

اذھاب الرجس عن حظيرة الانس

مؤلف

عبدالکریم ابن

محمد طاہر قمی



پروفیسر شاد عالم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنال جامع علوم انسانی

* مفہوم تاویل

* اشکالات ہفتگانہ

* پاسخ اشکالات

* مخاطبان آیہ تطہیر

تحقیق : سید موسیٰ صدر



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

در آمد

مقاله حاضر ترجمه مقاله «اذهاب الرجس عن حضرة القدس» نوشته ملا عبدالکریم بن محمد طاهری قمی است که توسط خود مؤلف و به توصیه یکی از دوستانش به فارسی ترجمه شده و سپس تحت عنوان «اذهاب الرجس عن حظيرة الانس» نام گذاری شده است.

گرچه بخش عمده مقاله ترجمه است، اما مؤلف در لابلای مطالب و به اقتضای سخن، نکات و توضیحاتی نیز افزوده است که در متن عربی آن دیده نمی شود. از این رو مقاله حاضر ترجمه و توضیح مقاله عربی به شمار می آید و نه ترجمه تنها. همان گونه که در مقدمه متن عربی گفته شد مؤلف در این مقاله می کوشد با توضیح و تبیین و احیاناً استدلال، از برداشت و تفسیر فاضل هندی از آیه تطهیر دفاع کند و اشکالات و انتقادات وارده بر آن را پاسخ گوید.

نسخه اصلی این مقاله در کتابخانه آیه الله گلپایگانی موجود است؛ ششمین رساله از مجموعه ۴۲ به شماره (۱۸ پ- ۴۴ پ)؛ و تصحیح حاضر بر اساس همان نسخه صورت گرفته است. *

والسلام

سید موسی صدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آب حیاتی که احیای دل مردگان بادیه جهالت، و تنزیه مراتع حمیرا و اوهام از کدورت ضلالت، و اذهاب رجس از عقول نارسا، به منزلت هدایت، و انبات نبات حسنات در حظیره قدس که مسکن اصحاب تفسیر و ارباب روایت است، تواند نمود، حمد صانعی است که به تقدیس آیه وافی هدایه تطهیر، عقول فرقه ناجیه را از اوهام اشباه حمیر، تطهیر، و مشام اهل دین را از روایح نسایم آن تعطیر فرمود.

و درود نامعدود، در هر آن مساوی معلومات ملک معبود، من الازل الی یوم الموعود، نثار مرقد منور رسول محمود و آل بی مثالش، که بود هر جود، مستند به فیض وجود ایشان هست و بود باد.

و بعد چنین گوید نمونه امر عدمی، ابن محمد طاهر عبدالکریم قمی عاملهما الله بفضله الابدی که: چون بعضی از ازکیاء فضلا جعلهم الله ممن لهم حظوظ فی مدارج الارتقاء، بحثی چند در رساله «تطهیر التطهیر عن اوهام اشباه الحمیر» بر أعظم فضلاى عصر، و امجد علمای دهر، و اورع مجتهدین، و امتن اهل یقین، مولانا بهاء الشرع والدین، متع الله جیب زمانه فی السنین الی مائة و عشرين بالنبی و اولاده الأکرمین صلوات الله علیهم اجمعین، که در تفسیر آیه کریمه تطهیر، تحریر گردیده، ایراد نموده بود؛ و مخدوم محبان و محب اهل ایمان حاج الحرمین المحترمین حاجی محمد زمان تاجر سلمه الله تعالی فی الدارین من المکاره و المزاجر، از این ضعیف قاصر التماس نمود که در حل آن شبهات و تنقیح آن مشکلات، مساعی صافی از تکلفات رسمی، مبذول دارد، و این فقیر احقر از نقیر، به

مقتضای حدیث ارشاد توریث «ومن رعاية الإيمان أن يبعث في مقابلة السؤال، الجواب» اجابۀ لمسؤلہ، رسالہ ای در حل مشکلات مزبورہ و شبہات مسطورہ مسماً بہ (إذهاب الرجس عن حظيرة القدس) بہ لغت عربی تألیف نمود، ثانیاً فرمود کہ اگر بہ زبان فارسی نیز آن مطالب نوشته شود فایدهٔ آنها اتم و نفعشان اعم خواهد بود، بناءً علیہ بہ مؤدای «المأمور معذور» بہ ترقیم این أرقام تتمیماً لمأمولہ قیام نموده، بعد از اتمام، بہ (إذهاب الرجس عن حظيرة الانس) مسماً نمود. و علی اللہ التوکل و هو نعم المقصود.

و چون قبل از شروع در این مطلوب و پیش از خوض در این امر مرغوب، تقدیم مقدمۀ کہ در آن بیان بعضی از امور کہ ضرور می نمود ناچار بود، لہذا بہ إرقام آن مهام اہتمام نمود.

مقدمہ

باید دانستہ شود کہ آیہ مبارکۂ مزبورہ را، احدی از مفسرین شیعه و فضلاى اهل سنت، بہ نحوی کہ این فاضل نور انی سلمہ اللہ تعالی عن آفات الايام والليالي تفسیر فرمودہ، نفہمیدہ، و حق این است کہ آن جناب ملہم شدہ بہ این مطلب شریف و مقصد منیف، و بعضی از قاصر نظران بدگمان کہ از احادیث ارشاد موارث اهل بیت عصمت صلوات اللہ علیہم اجمعین بی خبرند، طعن بر ایشان بہ اینکہ این تفسیر از مقولۂ تفسیر بہ رأی است، کردہ اند، لیکن این طعن منوط است بر عدم ربط بہ اخبار ائمهٔ اخیار علیہم السلام، کہ ایشان در روایات متکثرہ نزدیک بہ سر حد استفاضہ، کہ آنها متفرقہ در کتب معتبرۂ شیعه و مجتمعه در بعضی از مقدمات تفسیر صافی^۱، کہ یکی از مؤلفات عالم ربانی مولانا محمد محسنای کاشانی - بلغه اللہ فی النشأة الآخرة غاية الأمانی - مذکور شدہ اند، بہ این سیاق کہ: قرآن مجید و فرقان حمید نازل شدہ بر سہ ثلث، ثلثی در شأن ما و ثلثی در ردّ اعداء ما و ثلثی قصص و احکام.

در بعضی از آنها چنان وارد شدہ کہ کلام ملک علام، نازل شدہ بر چہار ربع، ربعی در شأن ما و ربعی در ردّ اعداء ما و ربعی قصص و امثال و ربعی شرایع و احکام.

پس بہ مقتضای روایات مسطورہ، ہر آیہ از آیات با برکات را کہ در شأن اهل بیت و فضل ایشان تفسیر توان کرد، و آنچه تنزیل بر ردّ اعدای ایشان و حساست شأنشان توان نمود، جایز بلکہ مستحب خواهد بود ہر چند در کلام مفسری نباشد.





واز کلام این فاضل بدیل چنین مستفاد می شود که با قطع نظر از مفاد اخبار مذکوره، چیزی که ایشان را بر این داشته که آیه متبرکه را به این نحو که مذکور خواهد شد تفسیر فرموده اند، حدیثی است که روایت کرده است او را شیخ ابوطالب طبرسی - طیب الله رمسه القدوسی - در احتجاج امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر ابوبکر در باب فدک در جائی که فرموده اند که: یا ابابکر تقرأ کتاب الله؟ قال نعم. ای ای بکر می خوانی کتاب خدای عز و جل را؟ ابوبکر گفت: بلی می خوانم. قال فأخبرنی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام که: پس خبر بده تومرا عن قول الله عز و جل از گفته خدای عز و جل: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳: ۳۳) ترجمه ظاهر حاصل معنای آیه سرا پا هدایه، این است که اراده نکرده الله تعالی چیزی را مگر که اراده کرده باشد آن چیز را از برای اینکه ببرد از شما ای اهل بیت هر آلودگی را و پاکیزه کند شما را از هر آلودگی پاکیزه کردنی.

و چون مقام مقتضی بسط کلام است، باکی نیست که بعضی مطالب که در آیه شریفه منشأ حصول مآرب است، ذکر کرده شود.

اولاً: باید دانست که لفظه ﴿إِنَّمَا﴾ از ادوات قصر است و قصر در لغت به معنای کوتاهی و منع و کوتاه کردن است، و در اصطلاح علمای معانی، عبارت است از مخصوص ساختن چیزی به چیزی به یکی از حروف قصر، اعم از اینکه قصر وصف در موصوف، یا موصوف در وصف، یا غیر آن باشد. و قصر بر دو قسم است: حقیقی و اضافی؛ حقیقی آن است که «مقصور» اختصاص «به مقصور علیه» داشته باشد نسبت به جمیع افراد «مقصور» و اضافی آن است که اختصاص مزبور نسبت به بعضی از افراد «مقصور» مخصوص باشد. مثال اول: إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ. و ثانی: إِنَّمَا الْمَلِكُ قَيْصَرٌ. در وقتی که قصر پادشاهی بر قیصر نسبت به اهل روم اراده شود.

وایضاً باید دانست که صفات ثبوتیه الله تعالی که اراده یکی از آنها است، عین ذات او و قدیم است. و دلیل مختصر بر عینیت صفات، آن است که اگر صفات زاید و عارض ذات مقدس او باشند، می گوئیم که: الله تعالی نظر به ذات مقدسش باقطع نظر از ملاحظه آن اوصاف، یا تمام است یا ناقص؛ بنابراین اول لازم می آید که حصول آن اوصاف از برای آن ذات عبث باشد و این بدیهه محال است. و اگر ناقص باشد این معنا منافی وجوب وجود

است. و هر گاه عینیت ثابت شد، لامحاله آن اوصاف قدیم خواهند بود.

و دلیل دیگر بر قدم صفات، آن است که الله تعالی یا به اعتبار آن صفات کامل می شود یا ناقص و یا صفات مزبوره نه منشأ کمال و نه سبب نقص می شود، بر تقدیر اول استکمال واجب لازم می آید و بر تقدیر دوم، لازم می آید که او بعد از کمال، ناقص شود و این هر دو مستلزم تغیر و منافی وجوب وجود، و بر تقدیر سوم، حصول آن اوصاف عبث خواهد بود، و کلّ ذلك علیه تعالی محال.

هر گاه به ثبوت رسید که صفات ثبوتیه الله تعالی عین حقیقت اوست، توهم اینکه «یرید» که در آیه شریفه واقع است صیغه مضارع است و صیغه مزبوره، مستلزم حدوث اراده مذکوره است یا در حال حدوث مخاطبین یا بعد از حدوث ایشان، توهم فاسد است و نکته در ایراد «یرید» در آیه مسطوره و «یفعل» در آیه ﴿يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ (ابراهیم: ۱۴) و «یحکم در» ﴿يُحْكَمُ مَا يَرِيدُ﴾ (مانده: ۵) و «یمحو» در آیه ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أَمَّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد: ۱۳) اهتمام به شأن آن افعال خواهد بود، زیرا که از بس که اهتمام به شأن افعال مذکوره است گویا آن افعال متکسر و متجدد و متعددند. و امثال این نکات در این مقامات باید ملحوظ شود.

و ایضاً باید دانسته شود که «لام» داخل بر کلمه «یذهب» لام به معنای «کی» است، و اهل عربیت تصریح کرده اند که ما قبل کلمه «کی» علت است از برای ما بعد او؛ مثلاً هر گاه قایل گوید که «أسلمت کی أدخل الجنة» باید «اسلام» که ما قبل «کی» است، علت دخول «جنت» که ما بعد «کی» است شود، پس در آیه شریفه، اراده مذکوره باید علت اذهاب رجس از مخاطبین و تطهیر ایشان باشد.

الحال باز رجوع می شود به حدیث مذکور. پس حضرت ﷺ می فرماید: که فیمن نزلت فینا ام غیرنا؟ در شأن چه کسان نازل شده؟ در شأن ما نازل شده یا در شأن غیر ما؟ قال: فیکم ابوبکر گفت که: بلکه در شأن شما نازل شده. قال: یا ابابکر فلو ان شهدوا علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیهما و آلهما بفاحشة ما کنت صانعا بها؟ گفت: امیرالمؤمنین ﷺ که: ای ابوبکر پس اگر به درستی که گواه چند گواهی بدهند بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیهما و آلهما به عمل بدی چه خواهی کرد با وی؟ قال کنت اقیم علیها الحد كما اقیم علی نساء المؤمنین گفت: ابوبکر که: خواهم بود که اقامه نمایم





بر آن حضرت حدّ را چنانکه اقامه می‌کنم حدّ را بر زنان مؤمنان . قال له امیرالمؤمنین : یا بابکر اذا کُنْتَ مِنَ الْکَافِرین گفت : مر ابوبکر را امیرالمؤمنین علیه السلام که : ای ابی بکر در وقتی که اقامه حدّ نمایی بر حضرت فاطمه علیها السلام به اعتبار شهادت شهود به اسناد فاحشه به آن جناب ، خواهی بود از جمله کافرین . قال ولم ذاک گفت ابوبکر : و چرا چنین خواهد بود که من از جمله کافرین باشم بر تقدیر اقامه حدّ بر آن حضرت در وقتی که گواهان شهادت بدهند بر آن حضرت به عمل بدی ؟ قال : لانک رددت شهادة الله بالطهارة و قبلت شهادة الناس گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که : از برای آن که به درستی که تورّد کرده خواهی بود گواهی الله تعالی را به پاکی اهل بیت علیهم السلام و قبول کرده خواهی بود شهادت مردم را به عمل بد نسبت به فاطمه علیها السلام .

پس اگر آیه مبارکه به روشی که ایشان تفسیر فرموده‌اند تفسیر کرده نشود ، گویا که احتجاج حضرت امام علیه السلام بر ابوبکر نا تمام خواهد بود . همچنان که بعد از این ایشان اشاره به این خواهند فرمود . و حقیر نیز در ضمن بعضی از جوابها که از برای بحث های باحث حفظه الله تعالی خواهد گفت ، توضیح خواهد نمود به نحوی که هر عاقلی که درست تأمل نماید بر او معلوم تواند شد که این تفسیر ، یکی از انحای تفسیرهای است که ناچار است که آیه کریمه به یکی از آنها تفسیر شود .

اگر کسی بحث کند که مخصّص تفسیر آیه شریفه به این تفسیر و امثال این ، اگر این خبر واحد مذکور است ، لانسلم که خبر واحد حجّت و مخصّص ظاهر کتاب الله تواند شد ؛ زیرا که حجّیت خبر واحد در مسایل فرعی محل نزاع است چه جای آنکه در مقدمات مسایل اصلی ، چه ، اثبات عصمت اهل بیت یکی از مقدمات مسئله امامت بلکه نبوت است . جواب گوئیم که : اولاً ظاهر این آیه شریفه چنان که بیاید ، این تفسیر و امثال این تفسیر است و آوردن حدیث هدایت توریث ، در مقام منع احتمالی است که خصم در تفسیر آیه کریمه می گوید تا این که آیه کریمه به این تفسیر یا تفسیری که مفید این مطلوب باشد نصّ در عصمت اهل بیت تواند بود .

ثانیاً آنکه : با قطع نظر از اینکه روایت کامل الهدایة احتجاج در نزد امامیه متواتر است ، اخبار اذن تفسیر کردن هر چه از آیات کلام ملک علام که در فضل اهل بیت علیهم السلام تفسیر توان کرد ، در مرتبه استفاضه‌اند نه خبر واحد ،

ثالثاً: در آخر این اوراق، روایات چند که خاصه و عامه به طرق متعدد در کتب معتبره خود نقل کرده‌اند نقل خواهد شد که آنها دلالت می‌کنند بر این که آیه مذکوره نص است در مفهوم معلوم، بنابراین، این روایت از مقوله متواترات بین الخاصه والعامه خواهد بود نه از مقوله خبر واحد همچنان که متدبر بصیر منصف، به فهم آن متصف است.

و چون که همین مقصود، مقصور بر بحث و جواب آن نیست، بلکه منظور این است که از این نوشته اطلاع بر آن چه آن فاضل بدل در رساله مزبوره نوشته، تواند به هم رسید، همه سخنان ایشان که در آن رساله فرموده‌اند مذکور و ترجمه می‌شود، هر چند باحث آینده الله تعالی را بر بعضی از آنها بحثی نباشد.

[ترجمه متن مقاله فاضل هندی]

مفسر دام مجده فرموده که: «بسم الله الرحمن الرحيم» ترجمه ظاهرش این است که همین «من» تیرگ می‌جویم در کتابت این رساله به نام خدائی که روزی دهنده و آمرزنده است.

قوله دام فیضه: «الحمد لله الذي هداني للإيمان وأهلني لحلل الجنان»

سپاس مر خدای را آن چنان خدای را که راه نموده مرا، یا رسانیده مرا به ایمان که عبارت است از اقرار کردن به عقاید حقه به زبان و عمل به ارکان و اعتقاد به جنان، و اهلیت داده مرا از برای خلعتهای بهشت عنبر سرشت.

باید دانست که هر یک از «دولام» داخل بر «ایمان» و «حلل» احتمال دارد که لام تقوی و لام اجل باشد، هر چند احتمال بودن «لام» از برای «اجل» در «لام» داخل بر «حلل» بعید است، و بنابر اول، ظاهر ترجمه اش چنان است که مذکور شد و بر تقدیر دوم معنا چنان می‌شود که: سپاس مر خدای را آن چنان خدای را که راه نمود مرا، یا رسانیده مرا به مطلوب، از جهت ایمان، و اهل گردانیده مرا از برای پوشیدن خلعتهای بهشت. و اگر «حلل جنان» را عبارت از اوراق یا مسایل این کتاب بگیریم معنای «لام» اجل در «لام» داخل بر «حلل» کمال ملایمت بهم می‌رساند. و چه مناسبت دارد این معنا با مذهب جمعی که به تجسم اعمال در نشأ آخرت و مال، چنانکه ظاهر بسیاری از اخبار است، قایلند و احتمال می‌رود که هر یک از دو «لام» از برای انتفاع باشد و بر این تقدیر مفهوم





عبارت ظاهر است و احتمال می رود که «لام» در «لایمان» به معنای الی باشد.
 قوله دام مجده: «و جعلني من شيعة قسيم الجنة والنيران ولم يجعلني من شيعة اولياء
 الشيطان عبدة الاوثان عليهم غضب الرحمن».

وگردانیده مرا از پیروان قسمت کننده بهشت و جهنم و نگردانیده مرا از جمله پیروان
 دوستان شیطان که آن دوستان شیطان، بت پرستانند. برایشان باد غضب خدای روزی دهند.
 قوله دام فیضه: «والصلاة على سيد الأنبياء والمرسلين وآله الطيبين الطاهرين».

و درود و رحمت خدای تعالی بر سر کرده پیغمبرانی که دین ایشان ناسخ دین انبیای
 سابقین نبوده، و پیغمبرانی که دین ایشان ناسخ ادیان انبیای ماضین بوده، و درود و رحمت
 خدا بر آل آن سید انبیا که آن آل خوشبو و پاکند.

قوله دام ظلّه: «اما بعد». یعنی اما بعد از حمد خدا و درود بر رسول و آل ایشان.

قوله دام فیضه: «فيقول: محمد بن الحسن الاصفهاني المعروف بالبهاء، اقول و الحق
 و الحق اقول ان آية التطهير على عصمة اهل بيت النبوة نص سرقها و حرقتها عن موضعها
 لص وأعانه عليه إبليس ليلبس الآية التعمية والتليس».

پس می گوید محمد بن حسن اصفهانی که معروف است به بهاء، که می گویم و قسم
 یاد می کنم به ذات حق و حال آنکه حق را می گویم که: به درستی که آیه مبارکه تطهیر بر
 عصمت اهل بیت نبوت نص است یعنی صریح است، دزدیده آن آیه را و تغییر داده این آیه
 را از موضعش، دزدی، و یاری کرده آن دزد را بر ضرر او شیطان، تا بپوشاند آن دزد، آیه
 شریفه را به کوری انداختنی را و لباس پوشانیدنی را.

قوله دام ظلّه: «ولكن الله حفظها عن تحريف الحروف ليفهمها كل سامع بالفهم معروف».

ولكن الله تعالى نگهداری فرموده آیه کریمه را از تغییر حروف و کلمات، تا آن که تواند

فهمید او را هر شنونده که به فهم مراد معروف باشد.

«وقد تمادى التليس الى زمانى حتى جعل الله تفهيمها في ضمانى فكشفت وفهمتها

الناس بالمسطور فى هذا الرق المنشور».

و به تحقیق که کشانیده شد آن لباس پوشانیدن تا زمان من، تا گردانید الله تعالی فهمانیدن

آیه شریفه را در عهده من، پس کشف کردم من آن تلبیس را، و فهمانیدم آیه مزبوره را به

مردم به آنچه نوشته شده در این ورق نشر فرموده شد.

«و سمیته تطهیر التطهیر عن اوهام اشباه الحمیر و نام کردم آن مسطور را (تطهیر التطهیر عن اوهام اشباه الحمیر). اثنابنی الله علیه بالرضوان وارغم به انوف شیعة... المحرق المحرق للقرآن» در مقام استدعا عرض کرده اند که: باید ثواب و اجر بدهد الله تعالی مرا بر تفهیم این مطلوب به خوشنودی، یعنی او از من خوشنود شود یا مرا از خود خوشنود فرماید، و شاید که مال هر دو یک چیز باشد. و باید که به خاک بمالد بسبب تفهیم این مدعا، بینهای پیروان که این صفت دارد که تغییر دهنده و سوزنده قرآن مجید است.

فاضل دام فیضه فرموده اند: در تفسیر قول الله تعالی که: ﴿انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس﴾ فیعضمکم عنه فی العقول والاوهام فلا یزعمه فیکم احد.

شک نیست که ترجمه ظاهر آیه کامل الهدایة، به نحوی است که در طی مقدمه مزبور شد، و چیزی که ایشان در تفسیر ذکر فرموده اند «فیعضمکم عنه» الی آخر است. و ترجمه عبارت ایشان به فارسی این است که: پس نگاه می دارد الله تعالی شما را که اهل بیت عصمتید، از گناه، در عقول و اوهام مردم، پس باید که گمان نکند گناه را احدی در شأن شما، بر تقدیری که جمله «فلا یزعمه» با متعلقاتش جمله انشائیة باشد، یا این که پس گمان نمی کند گناه را احدی در شأن شما، بر تقدیری که جمله مزبور خبریه باشد.

و آنچه باحث حفظه الله تعالی بر تفسیر مذکور ایراد نموده اند این است که: «اقول تاویل اذهاب الرجس بالعصمة عنه فی الذهن دون الخارج مع عدم الاستقامة، خلاف الظاهر ولم یقل به أحد من المفسرین و مع هذا تعقیبه بعدم الزعم لأحد غیر صحیح، لكثرة القائلین بعدم عصمتهم».

ترجمه اش این است که می گویم من که: تاویل اذهاب رجس به عصمت از گناه در ذهن یعنی در عقول و اوهام نه در خارج ذهن، یعنی نه این که چنین تفسیر کنند که ایشان ﴿...﴾ معصوم باشند فی انفسهم، با اینکه راست و درست نیست، این تاویل خلاف ظاهر است، و قایل نشده به این نحو تفسیر کسی از مفسرین، و با این حال در عقب «فیعضمکم عنه فی العقول و الاوهام»، گفتن مفسر سلمه الله تعالی «فلا یزعمه فیکم احد» را صحیح نیست، زیرا که بسیاری از قایلین به عدم عصمت ایشان، در عالم هستند و زود باشد که بعد از این معنای عصمت مبین گردد ان شاء الله تعالی.

و چون لفظ تاویل در عبارت باحث سلمه الله تعالی مذکور شد ناچار است از توضیح



[مفهوم تأویل]

باید دانست که هرگاه آیه از آیات، زیاده بر یک مدلول نداشته باشد آن آیه را در آن مدلول محکم و نصّ می‌نامند؛ و اگر آن آیه زیاده بر یک مفهوم را محتمل باشد، از دو حال بیرون نیست زیرا که یا چنان است که هیچ یک از آن مدلولها را نسبت به آن آیه، ترجیح و مزیتی نیست، یا این که بعضی را نسبت به بعضی دیگر ترجیح و مزیتی است. بر تقدیر اول آن آیه را متشابه می‌نامند، و بر تقدیر دوم آن آیه را در آن معنای راجح، تفسیر و ظاهر می‌نامند، و در آن معنای مرجوح خلاف ظاهر و تأویل می‌گویند.

بنابر آنچه واضح شد معلوم می‌شود که «خلاف الظاهر» را که باحث سلّمه الله تعالی خبر «تأویل إذهاب الرجس» قرار داده، یا از باب حمل عام است بر خاص، زیرا که تأویل إذهاب الرجس مذکور، اخصّ است از خلاف ظاهر مذکور در معرض خبریت، و اگر اضافه را از برای عهد بگیریم، از باب تفسیر اخصی به اظهر خواهد بود.

و می‌تواند بود که «خلاف ظاهر» در عبارت باحث وفقه الله به معنای خلاف اظهر باشد به این معنا که کسی گوید که تأویلی که بعضی از مفسرین اهل سنت کرده‌اند که گفته‌اند إذهاب رجس و تطهیر در آیه شریفه به معنای این است که الله تعالی در دنیا کلفت ذنوب موجوده را که عبارت از کدورت باطن و آنچه ذنوب موجوده مبدأ آنها می‌شود، و در آخرت عذابی که ذنوب موجوده علت آن می‌شود، از ایشان علیه اسلام دفع نمود، اظهر از این تأویلی است که مفسر سلّمه الله تعالی فرموده‌اند، و نکته در ایراد خلاف ظاهر در مقام خلاف اظهر این بوده باشد که آن تأویل که ایشان کرده‌اند از غایت ظهور، حکم ظاهر به هم رسانیده، که این معنا گویا نسبت به آن حکم تأویل دارد.

[اشکالات هفتگانه]

پس بنابر آنچه محقق شد از عبارت باحث آئیده الله تعالی، به اعتبار اجزاء و لوازم، هفت بحث استخراج می‌توان نمود.

اول آن که: إذهاب رجس ظاهر است در إذهاب مسبوق به رجس متحقق در ظرف خارج، پس تفسیر آن به عصمت از رجس، تأویل و خلاف ظاهر است.



دوم آن که: معنای تأویلی، صلاحیت آن ندارد که در مقام استدلال مذکور شود، و حال آن که مفسر سلمه الله تعالی در مقام استدلالند.

سوم آن که: بر تقدیر تجویز تفسیر اذهاب رجس، به عصمت از رجس، ظاهر این است که الله تعالی ایشان را فی انفسهم معصوم گردانیده باشد نه این که در عقول و اوهام مردم معصوم ساخته باشد ایشان را.

چهارم این که: این معنایست نیست، زیرا که قایل به عدم عصمت ایشان بسیار است، و کثرت قایلین به عدم عصمت ایشان منافی اراده الله تعالی است.

پنجم این که: تأویلی که بعضی از اهل سنت می کنند و می گویند که اذهاب رجس عبارت است از این که لوازم رجس که عبارت از عدم صفای باطن باشد در حیات، و عقوبت باشد در ممات، از ایشان برداشته شده است، اظهر است از این تأویل.

ششم آن که: احدی از مفسرین به این نحو تفسیر قایل نشده.

هفتم آن که: ایشان فرموده اند که «پس گمان نمی کند احدی در شأن ایشان رجس را» و این تعقیب صحیح نیست زیرا که قایل به عدم عصمت ایشان بسیار است.

[پاسخ اشکالات]

جواب از بحث اول به این روش می گوئیم که: لانسلم که اذهاب رجس ظاهر باشد در اذهاب مسبوق به وجود رجس متحقق در ظرف خارج، تا این که تفسیر به عصمت از رجس، تأویل باشد؛ بلکه می گوئیم که اذهاب چیزی از چیزی به دو نحو متصور است: یکی این که آن جزء مذهب، از مذهب عنه، سلخ و سلب شود یعنی همین مذهب عنه آورده شود و مذهب متروک.

و یکی دیگر آن که، هر دو با هم وجود خارجی به هم رسانیده باشند و مذهب را از مذهب عنه سلخ نمایند. و در ما نحن فیه قسم اول متعین است؛ زیرا که اگر رجس که عبارت از ذنب است، امری باشد عارض نفوس مذهب عنهم، خود در حکمت ثابت شده به برهان، که سلب فاعلیت بعد از صدور فعل از فاعل و انتقال عارض، محال است.

و اگر گوئیم که، اوصاف حسنه و سیئه عارض نفس ناطقه عاقل می شود و گوئیم که اوصاف نفوس ناطقه عین ذوات ایشانند، اذهاب رجس از نفوس ایشان مستلزم افنای اصل





نفوس خواهد بود. و اگر ذنب امری عارض مجموع شخص یعنی مرکب از نفس و بدن باشد، نیز خواهیم گفت که به دلیل امتناع انتقال عرض، و احواله سلب فاعلیت از فاعل بعد از صدور فعل از او نسبت به آن فعل، اراده این معنی معنا است.

بر تقدیر تسلیم اینکه آیه شریفه به حسب مفهوم لغوی، ظاهر در اذهاب مسبوق به وجود رجس متحقق در ظرف خارج باشد، و در اذهاب به معنای عصمت، تأویل.

جواب این است که، بر تقدیر قیام دلیل بر عدم جواز اراده مفهوم لغوی تأویل، مفهوم مذکور حکم تفسیر دارد. پس بنابراین اندفاع بحث دوم نیز ظاهر شد.

و اما جواب از بحث سوم به چند روش گفته می‌تواند شد:

اول آن که: اذهاب رجس از ایشان در عقول و اوهام مردم، مستلزم اذهاب رجس از ایشان در نفوس مقدسه ایشان هست. اما اذهاب رجس از ایشان در نفوس مقدسه ایشان، مستلزم اذهاب رجس از ایشان در عقول و اوهام نیست. وجه استلزام آن است که اگر الله تعالی اراده اذهاب رجس از ایشان علیه السلام در عقول کرده باشد، و ایشان را فی انفسهم معصوم نگردانیده باشد یا عجز یا تلبیس او، لازم می‌آید و کلاهما علیه تعالی محال.

دوم آن که: اگر گوئیم که الله تعالی اراده کرده که اذهاب رجس از نفوس ایشان بکند، خصم را می‌رسد که بگوید که احتمال دارد که اراده مذکوره، اراده عزم باشد و اراده عزم مستلزم حصول مراد نیست، اما بر تقدیری که الله تعالی اراده اذهاب رجس از ایشان در عقول و اوهام کرده باشد، هر چند اراده را محمول بر اراده عزم نمائیم، مستلزم اذهاب رجس به معنای عصمت هست، زیرا که اگر ایشان فی حد انفسهم معصوم نباشند والله تعالی اراده کرده باشد که ایشان را در عقول و اوهام معصوم وانماید، لازم می‌آید که الله تعالی تلبیس کرده باشد. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

سوم این که: معلوم است که الله تعالی اراده عزمی نسبت به همه خلایق بر عصمت ایشان کرده، زیرا که اراده چنانی، لطف است، و بیرهان ثابت شده که لطف بر جناب او تعالی واجب است، پس اگر گوئیم که این اراده همان اراده است که نسبت به همه مردم فرموده، آیه شریفه مفید اثبات مزیتی از برای ایشان نخواهد بود، و نیز افاده مفهوم مهمت به، نکرده خواهد بود، و صدور این قسم کلام از جناب ملک علام قبیح است.

چهارم این که: لازم می‌آید که استدلال حضرت امام علیه السلام بر ابوبکر تمام نباشد همچنان که

پوشیده نیست بر کسی که صاحب تأمل صائب باشد؛ زیرا که اگر گوئیم که الله تعالی اراده عصمت ایشان ﷺ در نفوس ایشان کرده، خصم را می رسد که بگوید که از کجا مراد به اراده، اراده حتم است و اراده عزم نیست؟ و از کجا معلوم می شود که این مراد به حصول پیوسته؟ چه، می تواند بود که اخبار باشد به این که بعد از این، اراده خواهد کرد و نکرده باشند.

اما جواب از بحث چهارم به این که: مراد به اراده مذکوره، اراده عزم است نسبت به اذهاب رجس از ایشان در عقول و اوهام مردم؛ پس کثرت قایلین به عدم عصمت ایشان ﷺ منافی این اراده نخواهد بود. و به این تقریر، معلوم می شود که آنچه باحث سلم الله تعالی بعد از این خواهد گفت که «فلینم تخلف المعلول عن العلة التامة» یعنی پس لازم می آید تخلف معلول از علت تامة، و تقریر آن به این روش است که هر گاه الله تعالی اراده اذهاب رجس از ایشان در عقول و اوهام نموده باشد، و اراده او علت تامة حصول مراد بوده باشد، و در عقول و اوهام بسیاری از مردم ایشان ﷺ معصوم نباشد، لازم می آید که معلول از علت تامة تخلف نموده باشد لزوم تخلف معلول از علت. بنابر جواب مذکور، غیر وارد و ممنوع است.

و اما جواب از بحث پنجم آن است که: سابقاً مذکور شد که اذهاب رجس به معنای عصمت از رجس، تأویل نیست بلکه ظاهر است نظر به مفهوم لغوی، و بر تقدیر تسلیم، روایات گذشته و آینده، و ادله عقلیه مذکوره و آنچه ذکر خواهد شد، آیه مبارکه مذکوره را در مطلوب به منزله نص بلکه نص می گردانند.

و اما جواب از بحث ششم آن است که: آنچه باحث حفظه الله تعالی گفته که احدی از مفسرین به این نحو از تفسیر قایل نشد، دو احتمال دارد:

یکی این که این عبارت تعریض به این باشد که این تفسیر از مقوله تفسیر به رأی و آن جایز نیست، پس بنابراین، جواب از آنچه در مقدمه مذکور شد معلوم می شود. و دیگر آن که غرض اعلام بوده باشد نه بحث، و احتمال دوم احتمال مرجوح است در این مقام.

و اما جواب از بحث هفتم به این طور گفته می شود که: جمله «فلا یزعمه» جمله انشائیة واقعه در مقام وعظ و ارشاد است نه جمله خبریه واقعه در مقام خبر از این که احدی گمان عدم عصمت در شأن ایشان نکرده. هر چند بنابر حمل بر خبریت نیز مصحح



آن این است که همه مردم به حسب واقع ایشان را به اعتبار آن که مبادی ادراک عصمت را الله تعالی در ایشان ابداع فرموده، شاید که معصوم بدانند، و این که قایل نمی شود منوط است بر عناد و تعصب دین آباء و اجداد.

[مخاطبان آیه تطهیر]

واما جواب از آن سخنی که بعضی از اهل سنت می گویند که مخاطبین به خطاب مذکور در آیه شریفه زوجات پیغمبر اند، یا خطاب شامل ایشان هست، و شأن نزول قصه عایشه را نقل می کنند به سه وجه گفته می شود.

اولاً: چنانکه مفسر دام فیضه بعد از این خواهند فرمود که ضمائر مذکوره در آیه وافی هدایه، ضمائر جمع مذکرند اگر خطاب به ازواج می بود، بایست که ضمائر جمع مؤنث ایراد فرمایند.

ثانیاً آن که: روایاتی که از رسول خدا ﷺ عَرَّ صدور یافته در اینکه مخاطب به شرف این خطاب، خمسه مذکوره اند، خاصه و عامه، نقل کرده اند، و احتجاج به آنها بر عامه از جانب خاصه، معقول است و روایت قصه عایشه را نقل نکرده اند مگر عامه، و احتمال جعل دارد و صلاحیت این که استدلال به آن توان کرد، ندارند.

ثالثاً آن که: در صحیح ترمذی^۱ از ام سلمه که یکی از زوجات محترمت حضرت رسول خدا است، روایت کرده که او گفته که نازل شده آیه مذکوره در خانه من، و گفته که من نشسته بودم در پیش در، پس گفتم که آیا من از اهل بیت که در آیه شریفه مذکور است، هستم؟ حضرت فرمودند: که انک علی خیر، یعنی تو بر خیری تو از زنان رسول خدائی. ام سلمه گفته که در خانه من بود علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین. و ما در این جا آنچه محل حاجت بود از روایت ام سلمه، ذکر کردیم و در آخر کتاب آن روایت را به جمیع اجزائها نقل خواهیم نمود ان شاء الله تعالی.

و از آنچه مذکور ساختیم مستفاد می شود که مراد به مخاطبین، ازواج نیستند، و نیز ایشان از جمله مخاطبین نیستند. مگر این که احدی دعوی نماید که «انک علی خیر انک من ازواج رسول الله» که در حدیث ام سلمه واقع شده، منافات با این که ازواج از اهل بیت باشند ندارد. لیکن این دعوی را نمی تواند کرد مگر کسی که عارف به طور گفتگوی



فصحا و ضوابط لغت عرب نباشد. و با این حال متمم روایت از این معنا یا دارد، زیرا که ام سلمه خود می گوید که حضرت رسول آن چهار نفر علیهم السلام را در زیر عبای خیبری پوشانیده فرمود که اینها اهل بیت من هستند پس الله تعالی برده از ایشان گناهان را و پاک گردانیده ایشان را پاک گردانیدنی. و پوشیده نیست که مدار اجوبه مذکوره بر ملاحظه عصمت الله با اراده که در آیه مبارکه مذکور است [می باشد]

و می رسد که از جانب باحث سلمه الله تعالی گفته شود که لزوم مفاسد به اعتبار نفس عصمت من حیث هی است نه عصمت با ملاحظه اراده، بنابراین جواب از مفاسد مزبوره بر این تقدیر باید تقریر شود.

جواب گوئیم که جوابها بر هر دو تقدیر صلاحیت جواب بودن دارند مگر در سوال چهارم که بنای جواب بر اراده عزم و بنای لزوم فساد بر اراده حتم بود. و محتمل است که بنای سؤال بر عصمت من حیث هی باشد در این صورت به دو نحو جواب ممکن است. اول آن که: عصمت من حیث هی مستلزم اراده هست و آن اراده نیز محمول بر عزم است. دوم آن که: مراد به عصمت در عقول و اوهام این باشد که جناب مقدس الهی، مبادی معصوم دانستن ایشان را در عقول و اوهام ایداع نموده به حیثیتی که اگر عقلاء موانع از برای آنها قرار ندهند یعنی تعصب دین آبا و اجداد نکشند و خود را در مقام عناد در نیاورند، هر آینه مفسور به این هستند که ایشان را معصوم دانند. پس معلوم شد که تعلق ظرف یعنی «فی العقول» به اذهاب مذکور در آیه شریفه، نه به عصمت، در تفسیر، موجب دفع اباحت مذکوره نمی شود چنانکه بعضی توهم کرده اند.

و در بعضی از نسخها بدل قول مفسر دام مجده که فرموده اند «فی العقول والأوهام» «عن العقول والأوهام» وارد شده پس معنای قول ایشان چنین خواهد شد که: پس معصوم گردانید الله تعالی شما را از اینکه عقول و اوهام ادراک کنند ذوات مقدسه شما را یا مراتب کمال شما را پس چگونه ممکن خواهد بود که اسناد دهند رجس را به ایشان علیهم السلام زیرا که اسناد چیزی به چیزی فرع معرفت آن چیز است یا فرع صدور اثری است از آن چیز، چنانکه اسناد امور و اوصاف به واجب تعالی به اعتبار و آثار متخلفه از آن جایز [است].

و در ما نحن فیه قبل از اثبات رجس، اثری که مطلوب است بر وجود شریف ایشان مترتب نیست که به اعتبار ترتب آن اثر، اسناد رجس به ایشان علیهم السلام توان داد و حال آن که این





اسناد بر تقدیری که نفوس ناطقه را مجرد دانیم و چنان دانیم که صفات حسنه و سیئه بالذات عارض نفوس ناطقه می شوند و چنان دانیم که صفات مجردات عین ذوات ایشان هستند، مستلزم این است که آن شخص اسناد دهنده، نفوس ایشان را أرجاس داند و کفر این، اظهر من الشمس است.

و باحث أیدة اللّٰه تعالی گفته که «فیلزم تخلف المعلول عن العلة التامة» و از آنچه مذکور شد تفسیر این سخن معلوم می شود.

وفاضل بدل در تفسیر «أهل البيت» که در آیه مبارکه واقع شده فرموده اند که: «أهل بیت النبوة وهم النبی و علی و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات اللّٰه علیهم یاجماع الإمامیة و کثیر ممن عداهم».

یعنی مراد به اهل بیت، اهل بیت نبوت است و ایشان خیمه مذکوره اند به اجماع امامیه رضوان اللّٰه علیهم و بسیاری از کسانی که غیر ایشان هستند. و عنقریب معنای اجماع در آخر رساله مذکور خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالی.

و جناب مفسر دام ظلّه در تفسیر قول اللّٰه تعالی که «و يطهرکم تطهیرا» فرموده اند، فرموده: «فی العقول والأوهام أى وینسبکم إلى الطهر والمآل واحد أى یعلم عباده انکم طاهرون عن الرجس معصومون عن الذنوب لانکم متلوثون بالرجس والذنوب فیغفرها لکم ویعفو عنها کما یتوهمه کثیر من العامة».

ترجمه ظاهرش این است که پاک می گرداند اللّٰه تعالی شما را پاک گردانیدنی در همه عقلها و همه وهم ها با این که منسوب سازد شما را در عقول و اوهام به سوی پاکی. و مآل هر دو به یک چیز بر می گردد یعنی تعلیم کرده جناب مقدس الهی به بندگان خود این مطلب را که به درستی که شما که اهل بیت هستید پاکید از هر پلیدی و معصومید از گناهان نه این که به درستی شما آلوده بوده باشید به پلیدی و گناهان پس پوشانیده باشد اللّٰه تعالی آن گناهان را از برای شما و در گذشته باشد از آنها، چنان که توهّم کرده اند او را بسیاری از اهل سنت.

و فاضل بدل سلمه اللّٰه تعالی فرموده که: «ویزعمون أنّ الخطاب شامل للزواج ولاشبهة فی أنّهن غیر معصومات ولا یدرون أنّ عثمان أدرج الآیة فی البین ليعتمی المعنی علی الناس و یوقعهم فی الضلال المبین والأفمن البین عند اهل اللسان کافة عدم انتظام الکلام فکلّ

مما قبلها و ما بعدها خطاب للأزواج والضمایر ضمایر جمیع المؤمنین و هذان الضمیران لجماعة الذکور و قدری الشیخ أبوطالب الطبرسی فی احتجاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) .
 و اهل سنت گمان کرده اند که خطاب مذکور در آیه شریفه، شامل است مر ازواج نبی (صلی الله علیه و آله) را، و شبهه نیست در اینکه آنها غیر معصومند .



و مترجم گوید که دلیل این دعوی آن است که اهل سنت که مدعی این هستند که خطاب شامل ازواج است، قایل به عصمت ازواج نیستند و سابقاً درجائی که حدیث ام سلمه را مذکور ساختیم مبین شد که نمی تواند بود که خطاب متوجه ازواج یا شامل ایشان باشد . و دلیل عدم شمول خطاب از برای ازواج «لا شبهه» الی آخر است و «لا یدرون» الی آخره دلیل عدم توجه خطاب است نه عدم شمول خطاب، زیرا که خصم را می رسد که بگوید که تذکیر ضمیر مبتنی بر تغلیب است و این منافی شمول مذکور نیست .

و فرموده اند که : و اهل سنت ندانسته اند که بدرستی که عثمان داخل گردانیده آیه مبارکه تطهیر را در میانه آیاتی که مخاطب به آنها ازواج هستند، از برای این که بپوشاند معنای آیه شریفه تطهیر را بر مردم، و بیاندازد ایشان را در گمراهی پیدا، و اگر نه این ادراج از برای تعمیه مزبور بود و آیه شریفه بر آنها مذکور می شد، پس بر ظاهر بود نزد جماعتی که از اهل لسانند همگی یعنی عارف لسان فصحا عرب هستند نا منتظم بودن کلام، پس هر چه از ضمایر که پیش از آیه کریمه مذکوره و هر چه بعد از آن هست، از برای ازواج است، و آن ضمایر که در پیش و پس آیه مسطوره مذکورند ضمایر جمیع مؤمنانند و این دو ضمیر که در آیه مطهره تطهیر وضع شده اند از برای جماعت ذکور، و به تحقیق که روایت کرده شیخ أبوطالب طبرسی رحمه الله در احتجاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حدیث احتجاج را که در مقدمه مذکور شد ذکر فرموده اند .

[دلالت آیه بر عصمت ائمه (علیهم السلام)]

و بعد از آن چنان فرموده اند که : «فهذا الخبر نصّ علی أنّ معنی الآیه إنّهم معصومون عن الذنوب و أنّها نصّ فی ذلك لا ینکره أهل اللسان و إنّما التبس بعد تحریف الكلم عن مواضعها علی الجاهلین بمعانی الألفاظ» .

پس این خبر صریح و نصّ است و احتمال دیگر ندارد بر اینکه به درستی که معنای آیه



وافی هدایه، این است که به درستی که ایشان معصوم اند از گناهان.

مترجم گوید که وجه بودن خبر نص بر عصمت اهل بیت، آن است که در اصل روایت چنانکه گذشت شاه ولایت علیه السلام حکم به کفر ابوبکر فرموده بر تقدیری که او قبول نماید گواهی گواهان را به اسناد عمل زشت به حضرت سیده النساء علیها السلام، و اقامه نماید حد را بر آن جناب. و دلیل بر این حکم را چنین فرمودند که اگر قبول گواهی گواهان بکند و اقامه حد بنماید، رد کرده است شهادت خدا را به عصمت و طهارت اهل بیت زیرا که اگر طهارت ایشان که عصمت عبارت از آن است ذاتی نباشد، قبول شهادت شهود به عمل زشت مانعی ندارد و ایضاً حکم به کفر ابوبکر معنا ندارد.

الحال رجوع می شود به ترجمه عبارت فاضل بدّل سلمه الله تعالی: و این خبر نص است بر این که به درستی که آیه شریفه تطهیر نص است بر این که ایشان علیهم السلام معصوم اند در حالی که منکر نمی شوند نص بودن آیه را اهل لسان.

و دلیل این دعوی آن است که حکم حضرت امام علیه السلام به کفر ابوبکر متفرع شد بر قبول او نزول آیه شریفه را در شأن خمسه مذکوره صلوات الله علیهم اجمعین. و ذکر نمودیم که مذکور خواهد شد روایات چند که مشترک الثقلند بین الفریقین که آیه کریمه در شأن ایشان علیهم السلام نازل شده، پس حکم مذکور از برای هر کس که منکر عصمت ایشان علیهم السلام باشد ثابت خواهد بود.

و این است و غیر این نیست که این معنا مشتبه شده بر مردم بعد از تغییر آیات را از موضعهاشان بر نادانان معانی لفظها. یعنی که اشتباه اختصاص به جهال دارد والا علما را شبهه نیست در اینکه آیه کریمه مفید مطلوب هست.

فاضل بدّل سلمه الله تعالی فرمود: «و بیان ذلك أن العاصی لا یطهر أبداً فان العصیان اذا فعل لا یزول، نعم قد یغفر ای یستر و قد یکفر ای یستر وقد یعفی عنه فلا یعدّب علیه وأما الزوال والطهارة عنه فمما لا یمکن».

و بیان این که این آیه شریفه نص است در عصمت ایشان علیهم السلام، و ازهاب رجس و تطهیر آن عبارت از عصمت است، این است که به درستی که عاصی که عاصی از عصیان پاک نمی شود هیچ وقت، از برای آن که عصیان هر گاه کرده شود زایل نمی شود از عاصی، بلی گاه مغفور می شود یعنی گناه مستور می شود و گناه مکفر می شود یعنی پوشیده می شود و گناه

گناه عفو می شود از آن پس گناه کار عذاب کرده نمی شود بر آن گناه، و اما بر طرف شدن و پاک شدن از گناه پس از جمله چیزها است که ممکن نیست.

و شاید که اصل در این دلیل که مفسر دام مجده فرموده اند آن باشد که عقلاء می گویند که انتقال عرض محال است چنانکه ما سابقاً بیان کردیم یا این که گفته شود که اصل درین آن است که گفته اند که سلب فاعلیت از فاعل بعد از صدور فعل از او محال است نسبت به آن فعل.



و پوشیده نیست که دلیل مذکور جریانش در ذنوبی که افعالند مانند شرب خمر و زنا ظاهر است اما در تروک مانند ترک صلاة و زکاة و اجبتین، خفائی دارد مگر آنکه مستدل قایل شود به این که تروک نیز به اعتبار آن که مکلف کف نفس خود از آنها می کند فعلند. و مؤید این مذهب است آنچه در شرع واقع شده که تارک امور مذکوره عاصی است. و همچنین مؤید این مذهب است آنچه بعضی گفته اند که مطلق معاصی آیل به یک ترک می شوند زیرا که آنها عبارتند از ترک امثال شارع همچنان که پوشیده نیست.

فاضل بدّل سلمه الله تعالی فرموده که: «ولذا لا یری فی القرآن التطهیر من الذنوب لغيرهم علیهما السلام إلا لمریم». *

و از جهت آن که عاصی از عاصیان پاک نمی شود، به دلیل مذکور، دیده نمی شود در قرآن مجید پاک کردن از ذنوب، به این معنا که آن معصوم، بی ذنوب و معصوم خلق شده یا آن که از ذنوب حفظ کرده شده باشد از برای غیر ختمه علیها السلام مگر از برای مریم مادر عیسی علیها السلام که تطهیر از ذنوب به این معنا در شأن او وارد شده جائی که الله تعالی فرموده اند که: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفِيكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران (۳): ۴۲) یعنی به درستی که الله تعالی برگزیده تو را یعنی مریم علیها السلام را و معصوم گردانیده تو را و برگزیده تو را بر زنان عالمیان.

باحث آیده الله تعالی گفته: اما قوله: «العاصي لا يطهر ابدأ» الی آخر، هذا مبني علی كون التطهير بمعنى عدم وقوع الفعل المحتاج الی التطهير ولم يثبت بعد كما ستعرفه. یعنی قول مفسر سلمه الله تعالی که فرموده که «عاصی از فعل عاصیان مطهر نمی تواند شد همیشه» تا آخر سخن ایشان.

باحث وفقه الله تعالی گفته که این سخن مبنی است بر بودن تطهیر به معنای عدم وقوع

فعل محتاج به سوی تطهیر . و بودن تطهیر به این معنا به ثبوت نرسیده بعد از آنچه در آن ، آن معنا ادعا شده همچنین که زود باشد که بشناسی تو او را .

بنای این سخن بر مذهب بعضی از متکلمین است که می گویند که هر گاه دلیل عقلی معارضه با ظاهر قرآن مجید داشته باشد ، این کاشف است از اینکه در طریق عقد قیاس ، خبطی شده است هر چند این سخن مخالف واقع است زیرا که اگر این سخن حق باشد ، امان از قرآن مجید و اخبار اختیار علیه السلام بر می خیزد و با این حال ، بعون ملک متعال ، بعد از آنچه بر این مقال ایراد می توان کرد ، ما از عهده اثبات این مطلب بیرون خواهیم آمد ان شاء الله تعالی .

پوشیده نماناد که باحث سلمه الله تعالی اگر به جای آن قولش که گفته « هذا مبني على كون التطهير بمعنى عدم وقوع الفعل المحتاج الى التطهير » می گفت که : هذا مبني على كون التطهير بمعنى احداث المطهر في المطهر الطهارة سواء كان حصول الطهارة له بالذات او بالعرض ، هر آینه وافی به مقصودش می بود . و مقصود ایشان این است که دلیل مفسر دام مجده وقتی تمام است که ثابت شود که تطهیر در لغت عرب و کلام مجید بمعنای حصول طهارت در مطهر آمده باشد اعم از این که آن طهارت مسبوق به لوث ذنب بوده باشد یا نه .

[کاربرد «تطهیر» در قرآن]

و شک نیست که تطهیر در کلام ملک علام در چیزی که سبق لوث در آن تصور نمی توان کرد مکرر وارد است از آن جمله در سوره مبارکه عبس فرموده اند قوله تعالی : ﴿ في صحفٍ مكرمة مرفوعة مطهرة ﴾ (عبس (۸۰): ۱۳-۱۴) شبهه در این نیست که صحف مکرمة مرفوعه تصور رجس در آنها غیر متصور است چه جای این که تطهیر در آنها مسبوق به لوث رجس باشد . و در سوره بینه فرموده اند قوله تعالی : ﴿ رسول من الله يتلو صحفاً مطهرة ﴾ . (بینه (۹۸): ۲)

و از کلام معجز نظام شاه ولایت صلوات الله علیه مستفاد است که تطهیر در آیه تطهیر نیز در احداث طهارت که مطهر بر آن مجبول یا از آن ممنوع باشد ، ایراد شده ، زیرا که در آن فاحشه که فرضاً شهود شهادت بر آن می دادند و حضرت صلوات الله علیه بر تقدیر اقامه

حدّ حکم به کفر ابوبکر فرمودند، اگر لوث ذنب، وقوع داشته باشد، حکم به کفر او معنا ندارد، و نیز اجرای حدّ مانعی ندارد، و نیز ادعای شهادت اللّٰه تعالیٰ به طهارت نسبت به آن فاحشه، افترا خواهد بود.

بر تقدیر این که قول حضرت علیه السلام را محمول سازند بر این که چون اللّٰه تعالیٰ اعلام کرده عصمت ایشان را، ایشان به اعتبار آن اعلام، این حکم را جاری فرموده اند، چه، می شود که در نفس الامر ایشان معصوم نباشند.

جواب این است که اگر چنان باشد، لازم می آید که اللّٰه تعالیٰ اعلام کرده باشد امر غیر واقع را، و این یا مستلزم عجز [است] اگر قادر بر تحقق آن نباشد [یا] مستلزم تدلیس است اگر قادر باشد بر این که متحقق سازد، و این هر دو بر اللّٰه تعالیٰ محال است.

و شبهه نیست که تطهیر مذکور در آیه شریفه که سابقاً در باب مریم، مادر عیسی علی نبینا وآله و مذکور شد، سبق لوث ذنب در آن معقول نیست و مفسر سلمه اللّٰه تعالیٰ اشاره به این فرموده اند که تطهیر در امر ایشان احداث طهارت بحسب خلقت است یا به این که اللّٰه تعالیٰ او را از ذنوب منع نماید نه ازاله ذنب، زیرا که ما در او که زن عمران است گفته در حالتی که دعا می کرده از برای مریم که: ﴿إِنِّي سَمِّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾. (آل عمران (۳): ۳۶)

ترجمه ظاهرش این است که به درستی که من نام کردم این انثی مولوده را، مریم و به درستی که من در پناه تو در می آورم او را و همچنین ذریه او را از ابلیس دور از رحمت الهی، پس فرموده اللّٰه تعالیٰ در تلو آیه مبارکه مذکوره که: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ﴾ پس قبول کرد اللّٰه تعالیٰ مریم علیها السلام را به قبول نیکو.

و نیز اللّٰه تعالیٰ در کلام مجید خود فرموده که: ﴿وَأُمُّهُ صِدْقَةٌ﴾ (المائد: ۵) (۷۵) یعنی و مادر عیسی علیه السلام راست و راست گوشت. و نیز در شأن ایشان فرموده اند که: ﴿وَمَرْيَمُ ابْنْتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا الضُّحَى﴾ (التحریم (۶۶): ۱۲)

ترجمه ظاهرش این است که: و به خاطر بیار تو مریم دختر عمران را آن چنان مریمی را که حفظ کرد فرج خود را از نامحرم پس ما دمیدیم در مریم علیها السلام از روح خود و او تصدیق کرده آیات یا انبیاء یا حجت‌های پروردگار خود را و تصدیق کرده کتابهای پروردگار را و بوده



مریم ﴿ از جمله قنوت کنندگان .



پس با آنچه ذکر شد، قایل شدن به سبق لوث در امر ایشان از مقوله بی دینی خواهد بود . و باحث سلمه الله تعالى بعد از این مذکور خواهد ساخت مسند به جمعی از مفسران در تفسیر آیه وافی هدایه **﴿ولهم فیها ازواج مطهّرة﴾** (بقره: ۲۵) که گفته اند که معنای آیه این است که از برای اهل ایمان در بهشت زوجات پاکیزه در ابدان و اخلاق و اعمال خواهد بود پس ایشان حیض نمی شوند و نمی زایند و غایط و بول نمی کنند به تحقیق که ایشان پاکند از پلیدیها و گناهما . و سبق لوثِ ذنب بر تطهیر در شأن ازواج مذکور بی صورت می نماید، و با این حال شک نیست که این ازواج یا حوراء هستند یا حور از جمله ایشان هست و مطهّرة صدق بر حور یا حورا دارد، و شبهه نیست که در شأن ایشان، ظن سبق لوثِ ذنب، اثم است .

و صاحب کشاف^۳ آیه مسطوره را به نحوی تفسیر کرده که از کلام او استفاده می شود که در این مقام سبق ذنب در تطهیر نیست .

و از کلام بیضاوی^۴ نیز این مطلب معلوم است و ما سخنان ایشان را در رساله عربیه مذکور ساخته ایم هر که خواهد به آن رجوع نماید .

و می توان از کلام مفسرین در تفسیر آیه کریمه **﴿وانزلنا من السماء ماء طهوراً﴾** (الفرقان: ۴۸) که گفته اند در تفاسیر خود چیزی که حاصل معنایش این است که ما نازل ساختیم از آسمان آب پاک کننده را، و از این سخن استفاده می شود که طهور هم لازم و هم متعدی آمده و هر گاه طهّر از باب تفعیل را از برای مبالغه اخذ نموده باشیم ظاهرش این است که هرگاه از لازم متخذ باشد سبق لوث در آن معتبر نیست و اگر از طهور متعدی اخذ نموده باشند سبق لوث معتبر است چنان که این معنا بر کسی که بر دقائق عربیت اطلاع داشته باشد پنهان نیست .

و احتمال دارد که یطهّر از باب تفعیل ایضا از برای مبالغه متخذ باشد از طهره به معنی ابعد چنان که صاحب قاموس نقل کرده پس معنای آیه شریفه چنان می شود که : و دور کرده الله تعالی از شما رجس را . چه ، معیت و اتصال و انضمام «بعبد» به «مبعد منه» لزوم ندارد . و محتمل است که یطهّر مذکور در آیه شریفه مأخوذ باشد از آنچه تطهّر به معنی تنزه و کف از اثم از آن مأخوذ است صاحب قاموس گفته : **التطهر التنزه والكف عن الإثم** . پس

معنای آیه شریفه چنان می شود که الله تعالی پاکیزه کرده و نگاه داشته شما را از گناه. و اول آنچه از صاحب قاموس نقل شد انساب به مقام است لفظاً و ثانی معنأ همچنین که بر عارف به مطالب اهل لغت و اهل صرف پوشیده نیست.

و باحث سلمه الله تعالی گفته که: «وَأَمَّا قَوْلُهُ «وَلِذَا لَا يَرَى فِي الْقُرْآنِ» إِلَى آخِرِ فَعَبِيرِ مُسْلِمٍ لِأَنَّهُ قَدْ وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ التَّطْهِيرَ عَنِ الذَّنُوبِ لِغَيْرِهِمْ» فِي مَوَاضِعَ شَتَّى.

یعنی واما قول فاضل بدل دام ظلّه که فرموده که «ولذا لا يرى في القرآن» الی آخر، پس غیر مسلم است از برای آن که به درستی که شأن این است که به تحقیق که وارد شده در قرآن مجید تطهیر از گناهان از برای غیر خمسه مذکوره و مریم علیها السلام در چند موضع متفرق.

مؤلف گوید که اگر قصد باحث حفظه الله تعالی این است که در قرآن مجید تطهیر از ذنوب به آن معنا که فاضل بدل سلمه الله تعالی اراده کرده در شأن خمسه و مریم علیها السلام، در قرآن مجید مکرر واقع شده، پس منافی قول و قصد ایشان نیست بلکه مؤید و متمم مدعای ایشان است، بلی ایشان در حصر اشتباه فرموده خواهند بود اگر به ثبوت برسد. لیکن این معنا مناقض سخن باحث و فقه الله تعالی است که می گفت که تطهیر به این معنا ثبوت ندارد. و اگر قصد او این است که تطهیر از ذنوب به غیر این معنا است، پس غیر مسلم بودن، غیر مسلم است.

باحث حفظه الله تعالی فرموده: منها: قوله تعالى، ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (التوبة: ۹) (۱۰۳) از آن جمله قول الله تعالی است که فرموده که: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ الی آخر.

معنای ظاهر آیه شریفه این است که: اخذ کن و بگیر تو ای محمد صلی الله علیه و آله از مال های ایشان صدقه را در حالتی که تو پاک کنی ایشان را یا منسوب سازی تو ایشان را به پاکی و زیاد کنی اموال ایشان را یا منسوب سازی تو ایشان را به زکاة به اعتبار آن صدقه (اگر هر یک از جمله «تطهرهم و تزکیهم» حال واقع شده باشد از فاعل «خذ».

یا آن که معنا را چنان بگویم که: و حال آنکه پاک کند صدقه مذکوره یا منسوب سازد به پاکی شما را و زیاد سازد یا منسوب سازد به زکاة شما را صدقه (اگر هر یک از جملتین مذکورترین حال از مفعول «خذ» که صدقه است واقع شده باشد).

و یا آن که معنا را چنان به گویم که: بگیر صدقه را از مالهای ایشان آن چنان صدقه که





موصوف به این که پاک کند یا منسوب سازد به پاکی ایشان را و زیاد کند یا منسوب سازد به زیادی اموال ایشان را (بر تقدیری که هر یک از جملتین وصف صدقه باشد).

و پوشیده نیست که آیه کریمه بحسب ترکیب و رای آنچه در ضمن ترجمه اشاره به آن شد، احتمالات دیگر به اعتبار آنکه ضمیر ﴿تَزَكِيهِمْ وَتَطْهَرُهُمْ﴾ در یکی ضمیر مخاطب و در دیگری ضمیر غایب راجع به صدقه گرفته شود، هست چنانکه بعد از این در کلام صاحب مجمع البیان رحمه الله مذکور خواهد شد.

باحث سلمه الله تعالى در حالتی که ناقل است از صاحب مجمع گفته که: قال الطبرسی رحمه الله فی مجمع البیان: معناه تطهرهم تلك الصدقة عن دنس الذنوب و تزكيتهم أنت بها أي تنسبهم الى الزكاة و تدعولهم بما يصيرون أزكيا.

یعنی: گفته شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان که معنای این قول الله تعالى که فرموده ﴿تَطْهَرُهُمْ وَتَزَكِيهِمْ﴾ این است که پاک کند ایشان را آن صدقه از آلودگی گناهان و تزکیتهم أنت بها یعنی منسوب سازی تو ایشان را به سوی زکاة و دعا کنی از برای ایشان به دعائی که بگردند ایشان بسبب آن دعا ازکیا. وقيل معناه تطهرهم أنت و تزكيتهم أنت بها فيكون كلا الفعلين مضافاً إلى النبي ﷺ انتهى⁵ و گفته شده که معنای آن چنان است که پاک می سازی تو ایشان را و مزکی می سازی تو ایشان را به آن صدقه، پس خواهد بود هر دو فعل منسوب به پیغمبر ﷺ. تمام شد کلام شیخ که در این مقام بایست ذکر شود یعنی متصل به این، چیزی که محل حاجت نیست، هست که نقل آن در کار نیست.

و باید دانست که از کلام شیخ رضی الله عنه استفاده می شود که ﴿تَزَكِيهِمْ﴾ را به معنای قریب به معنای آن در ﴿تَطْهَرُهُمْ﴾ گرفته و به معنای «تزید» و امثال آن نگرفته، و عبارت چنان که در ترجمه ذکر شد تاب آن دارد و مانعی ندارد مگر آنکه بر آن تقدیر، مضافی باید تقدیر کرد مانند اموال و غیر آن چنانکه اشاره به آن کردیم، و شاید که علت عدم اعتبار این معنا همین باشد.

باحث ائده الله تعالى گفته که: ثم قال في بيان المعنى: المعنى ثم خاطب النبي ﷺ وأمره بأخذ الصدقة من أموالهم تطهيراً لهم و تكفيراً لسيئاتهم فقال: ﴿خُذْ﴾، الآية.

یعنی پس گفته شیخ رحمه الله در بیان معنای آیه شریفه که: مقصود از آیه شریفه آن است که پس الله تعالى خطاب فرموده پیغمبر ﷺ را، و امر کرده او را به گرفتن صدقه از اموال

ایشان از برای پاک کردن ایشان و پوشانیدن بدیهای ایشان پس فرموده که: ﴿خذ﴾ الآية .
 ثم قال في تفسير الصدقة: (صدقة) قيل: أراد بها الأرباب يأخذ الصدقة من أموال هؤلاء
 التائبين تشديداً للتكليف وليست بالصدقة المفروضة بل هي على سبيل الكفارة للذنوب
 التي أصابوها ثم قال في طیّ نقل القصة: إن الذنوب التي أصابها هي التخلف عن رسول
 الله ﷺ عند مخرجه الى تبوك .

یعنی: پس گفته در تفسیر صدقه که: صدقه که در آیه مذکور شده، گفته شده که اراده
 کرده الله تعالی به این آیه شریفه این معنا را که فرمایش کند رسولش ﷺ به این که بگیرد
 صدقه را از اموال این توبه کنندگان از برای سخت گردانیدن الله تعالی تکلیف ایشان را، و
 این صدقه، صدقه مفروضه نیست بلکه این صدقه بر سبیل کفاره گناهان است آن چنان
 گناهی که آن تائبین به آنها رسیده بودند یعنی مرتکب شده بودند. پس فرموده شیخ رضی الله
 عنه در طیّ قصه که: به درستی که گناهی که مرتکب شده بودند ایشان آنها را، آن گناهان،
 تخلف کردن از رسول الله ﷺ نزد بیرون رفتن ایشان بود به سوی تبوک که اسم جایی است .

و قال أبو حمزة: المتخلفون ثلاثة نفر من الأنصار أبو لبابه و ثعلبه و اوس .

و گفته أبو حمزه که یکی از مفسرین است که: آن جماعت که تخلف از رسول خدا ﷺ
 کرده بودند سه کس بودند: ابو لبابه و ثعلبه و اوس .

و قيل: عشرة رهط منهم أبو لبابه و بعضی گفته اند که ده گروه یا ده دشمن (معنای دوم
 اظهر است) بودند که بعضی از ایشان أبو لبابه بود .

و روی عن أبي جعفر ﷺ أنها نزلت في أبي لبابه ولم يذكر معه غيره و سبب نزولها ما
 جرى في بني قريظة حين قال إن نزلتم على حكمه فهو الذبح انتهى .^٦

و روایت شده از ابی جعفر که حضرت باقر است ﷺ که آیه کریمه نازل شده در شأن
 ابی لبابه، و ذکر نشده در روایت با ابی لبابه غیرش، و سبب نزول آیه کریمه آن قصه است
 که جاری شده در بنی قریظه که طایفه هستند از یهود خیبر در حینی که گفته که اگر نزول
 کنید شما بر حکم او پس آن ذبح است . تمام شد موضع حاجت از کلام شیخ رحمه الله .
 و شک نیست که تطهیر در آیه مذکوره به معنای تکفیر ذنوب است زیرا که صدقه مذکوره
 کفاره ذنوب می شود، نه این که ذنوب از آن اشخاص برداشته شود، و نه اینکه ذنوب در
 اصل خلقت با ایشان نباشد . پس آیه مذکوره در این مقام در محلّش ذکر نشده .





و باحث وفقه الله تعالى گفته که: ومنها قوله تعالى: ﴿و لهم فيها ازواج مطهرة﴾
(بقره: ۲۵: ۲) فقد قال رحمه الله في المجمع أيضاً: و قيل: هن من نساء الدنيا قال الحسن
هن عجائزكم الغنص الرنص الغمش طهرن من قدرات الدنيا.

و از مواضعی که تطهیر از گناهان از برای غیر اهل بیت و مریم علیها السلام در قرآن مجید وارد
شده، قول الله تعالى است که فرموده: و لهم فيها (ترجمة آیه شریفه با بعضی مطالب محتاج
الیه در سابق گذشت).

پس باحث حفظه الله تعالى گفته است که: پس به تحقیق که گفته شیخ رحمه الله در
کتاب مجمع البیان نیز که: و گفته شده که آن ازواج که در آیه شریفه الله تعالى در بهشت
از برای مؤمنان وعده فرموده از زنان دنیا است. گفته حسن که یکی از مفسران است که آن
ازواج که خدای تعالی از برای شما مؤمنان در بهشت وعده فرموده و موصوف ساخته
ایشان را به اینکه پاک و پاکیزه اند از عیوب ظاهری و آلودگی ها، آن زنان پیر شما هستند که
چرک سفید که جاری است از چشم های آنها به جای اشک و چرک سفید جمع شده در
موضع جریان اشک چشم های ایشان، و چشمهای ایشان ضعیف و بی قوت است و آب
از چشمشان جاری است در بیشتر اوقات، پاک شده خواهند بود از آلودگی ها. یعنی با
وجود آن که آن زنان در دنیا در کمال کثافت و ناخوشی منظر هستند، الله تعالی ایشان را در
بهشت، خوش صورت و جوان و پاکیزه می گرداند که ازواج ایشان با ایشان هم صحبت
شوند و از ایشان تمتع و بهره یابند.

و شبهه نیست که این نحو تطهیر، مانند تطهیری که در شأن اهل بیت و مریم علیها السلام مفسر
دام فیضه فرموده اند نیست پس به این معنا در مقام منع حصر که ایشان فرموده اند، نیست.
ثم قال رحمه الله فی تفسیر مطهرة: قيل في الأبدان والأخلاق والأعمال فلا يحضن
ولا يلدن ولا يتغوطن ولا يبلن قد طهرن من الأقدار والآثام و هو قول جماعة المفسرين.
انتهی^۶ کلامه أعلى الله مقامه.

پس فرموده شیخ رحمه الله در تفسیر مطهرة که: گفته شده که آن ازواج پاک کرده شده اند
در بدنها و خلقها و عملهای خودشان، پس حیض نمی شوند و نمی زایند و غایب نمی کنند
و بول نمی کنند و حال آن که ایشان به تحقیق که پاکند یا پاک کرده شده اند از آلودگیها و
گناهها. و این تفسیر، قول جماعتی از مفسران است. به انتها رسید کلام شیخ آنچه در این

محل ضرور بود بلند گرداند الله تعالى مقام او را.

این تفسیر، ظاهر است در آن معنا که فاضل بدل دام ظلّه در معنای تطهیر اهل بیت و مریم علیها السلام فرموده است و آنچه این ضعیف در تفسیر این آیه سابقاً مذکور ساخت صریح در آن معنا است بنابراین، آن حصر که ایشان فرموده اند که: «ولذا لا يرى في القرآن التطهير عن الذنوب لغيرهم علیها السلام إلا لمریم علیها السلام» نا تمام می نماید مگر آن که گفته شود که تطهیر به این معنا در دنیا یا از برای افراد بشر در قرآن در غیر ایشان نیست.

و باحث سلمه الله تعالى فرموده که: «ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين» (بقره: ۲: ۲۲۲) ففي أكثر التفاسير المتطهرين عن الذنوب وفي ذلك غنية للمرية. و بعضی از آن مواضع که تطهیر در آنها به معنای تطهیر از ذنوب است قول الله تعالى است که فرموده: که به درستی که الله جل شأنه دوست می دارد توبه کنندگان و پاکیزه گان را. پس در بیشتر تفاسیر چنان واقع شده که مراد به «متطهرين» در آیه مبارکه، متطهرين از گناهان است. و در این که ذکر کرده شد از آیات در مقام منع حصر تطهیر به معنای تطهیر از گناهان در شأن اهل بیت و مریم علیها السلام، بی نیازی است از برای شک یا از برای جدل و هر یک از این دو معنا، به جهتی درست است هر گاه تأمل عمیقی کرده شود.

و باید دانست که از این قول باحث آئده الله تعالى چنان استفاده می شود که ایشان مضایقه از ترادف تطهیر و تطهر ندارند، و ما خود از اهل لغت نقل کردیم که تطهر به معنای تنزه و کف از اثم است پس از این به ثبوت برسد مدعائی که ما درصدد اثبات آن هستیم، لیکن این، منافات با حصر فاضل بدل ابد الله برکنه ندارد، زیرا که ایشان دعوی حصر در تطهیر فرموده بودند نه در تطهر چنانکه پوشیده نیست. و نیز اجماع نشده که تطهر در این آیه و تطهیر در آیه: «ولهم فيها ازواج مطهرة» به معنای مابه التزاع است. و نیز می توان گفت که مراد به متطهرين معصومين در آیه تطهیر است.

فاضل بدل مفسر دام مجده فرموده اند: ولذلك لم يقل الله ليزيل عنكم الرجس فإن الإزالة تستلزم تقدّم اللوث إما فيهم علیها السلام أو في العقول والأوهام فلا يعقل اولوا العقول او الاوهام. یعنی و از این جهت که عاصی تطهیرش به معنای این که، ذنب از او زایل شود، ممکن نیست و تطهیر در آیه تطهیر به معنای عصمت است و اذهب نیز به همین معنا است، نفرموده الله تعالى به جای «ليذهب» «ليزيل عنكم الرجس» زیرا که به درستی که ازاله مستلزم





تقدّم لوث است یا در ایشان یعنی در اهل بیت علیهم السلام یا در عقول یا در اوهام .
و نیز فرموده اند : و أما إذهاب الرجس عنهم فبمعنى أنه تعالى يمنع الرجس من الذهاب
اليهم فيعصمهم عنه و يمنعه عنهم في العقول والأوهام فلا يعقل او لو العقل ولا يتوهم
اولوا الأوهام فيهم رجساً .

یعنی که : و اما برطرف کردن رجس از ایشان پس به معنای این است که به درستی که
الله تعالی منع می فرماید رجس را از رفتن به سوی ایشان پس معصوم گردانیده الله تعالی
ایشان را از رجس ، و منع فرموده رجس را از ایشان علیهم السلام در عقول و اوهام ، و چون الله تعالی
منع فرموده رجس را از ایشان در عقول و اوهام پس باید که تعقل نکنند صاحبان عقل و
توهم نکنند صاحبان وهم در ایشان علیهم السلام رجس را ، یا این که پس توهم نمی کنند صاحبان
عقل و توهم نمی کنند صاحبان وهم در ایشان علیهم السلام رجس را (به تأویل و تفصیلی که در
«فلايز عمه فيكم أحد» مذکور شد) .

[تفاوت «إذهاب» و «إزالة»]

باحث حفظه الله تعالى بر قول فاضل بَدَل سَلَّمَه اللهُ تعالی از آنجا که فرموده : «ولذلك
لم يقل» تا آخر ایراد نموده اند که : اقول ليت شعري ما الفرق بين الإزالة والإذهاب أو مانص
أهل اللغة أن الإذهاب الإزالة أذهب أزاله؟ أولم يرد في القرآن الإذهاب بمعنى الإزالة التي
تستلزم تقدّم اللوث في عدة مواضع؟

یعنی می گوئیم که کاش می دانستم که چه فرق است میانهُ اِزَاله و اِذْهَاب . آیا تصریح
نکرده اند اهل لغت به این که به درستی که اِذْهَاب اِزَاله است؟ ایشان گفته اند که اِذْهَبه به
معنی اِزَاله است . آیا وارد نشده در قرآن مجید اِذْهَاب به معنای اِزَاله چنانی که مستلزم تقدّم
لوث است در چند موضع؟

مؤلف گوید که ممکن است جواب از این اشکال به دو وجه :

اول این که : از جمله عادات اهل لغت این است که ذکر کنند خاص را در تفسیر عام و
عام را در تفسیر خاص ، و در این جا که اهل لغت تفسیر کرده اند «إذهاب» را به «إزالة» از
قبیل قسم اول است .

وجه دوم این که : دور نیست که گفته شود که مفسر سَلَّمَه اللهُ تعالی همزه باب افعال را

در «أذهب» که مضارع آن «يذهب» است از برای سلب و ایزاله قرار داده، همچنین که در قول عربان واقع شده که می‌گویند: فلان اجلد البعير ای سلب جلده، یعنی فلانی سلب کرد و کند پوست شتر را. همچنین که اشعار به این دارد قول ایشان که فرموده‌اند که: أما إذهاب الرجس عنهم فبمعنى أنه تعالى يمنع الرجس عن الذهاب اليهم.

و این نحو ذکر کردن از باب ذکر کردن حاصل معنا باشد و الأبر این تقدیر اصل معنای قول الله تعالی که فرموده‌اند که ﴿ليذهب عنكم الرجس﴾ چنان خواهد بود «ليسلب الرجس عن الذهاب اليهم».

پس بنابراین معنا، فرق میانه اذهاب رجس و ایزاله او، ظهور به هم رسانیدن نه به آن معنا که باحث حفظه الله تعالی نقل کرده‌اند از اهل لغت.

و اگر تسلیم کنیم مترادف «إذهب» و «إزاله» را و همزه افعال را در «إذهب» به معنای سلب بگیریم، پس می‌گوییم که: ظاهر است که چیزی که مانع شده مفسر دام ظلّه را از حمل «إذهب» بر معنای «إزاله» و رود نص است به این که آیه مبارکه دلیل عصمت است و همچنین دلیل عقلی که مذکور شد که عاصی طاهر نمی‌تواند شد از عصیان، هر چند که ارتکاب تجوژی در مفهوم لغوی بشود.

باحث سلمه الله گفته که: منها قوله تعالى: ﴿اذ يغشيتكم النعاس امنة منه و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان﴾ (انفال (۸): ۱۱) قال رحمه الله في مجمع البيان: قيل معناه و يذهب عنكم الجنابة التي أصابتمكم بالإحتلام انتهى.^۸

از جمله مواضعی که در قرآن مجید «إذهب» به معنای «إزاله» آمده در قول الله تعالی است که: ﴿و يذهب عنكم رجز الشيطان﴾ فرموده‌اند، و ترجمه ظاهر آیه شریفه این است که: بخاطر بیاور که پرده گردانیده است الله تعالی بر شما خواب را از برای ایمنی شما از جانب الله تعالی (پوشیده نماند که ﴿أمنة﴾ بنابر ترجمه مذکور، مفعول له خواهد بود، و در علم نحو ثابت شده که مفعول له باید که فعل فاعل فعل معلّل به باشد و ﴿أمنة﴾ به اعتبار لزوم، فعل فاعل ﴿يغشيتكم﴾، نمی‌تواند بود، و چون تغشیه مستلزم غشیه که فعل مخاطبین است، هست، ﴿أمنة﴾ مذکوره فعل ایشان خواهد بود نه فعل الله تعالی) و فرو فرستاده بر شما از آسمان آب را از برای اینکه پاک کند شما را به سبب آن آب، و بر طرف کند از شما رجز شیطان را که عبارت از ناپاکی است که به اعتبار جنابت یا فرمان شیطان



بردن به هم رسیده در شما. شیخ رحمه الله در مجمع البیان گفته که: گفته شده که معنای این قول الله تعالی این است که بر طرف کند الله تعالی از شما جنابت آن چنانی را که رسیده شما را به اعتبار احتلام. به نهایت رسید آنچه از کلام شیخ رحمه الله که در این مقام ضرور بود.

مؤلف گوید که بنابر آنچه در تفسیر کلام فاضل بَدَلِ دام مجده ذکر نمودیم، بودن «إذهاب» به معنای «إزالة» ضروری به مقصود ایشان ندارد.

باحث سلمه الله تعالی بعد از ذکر آنچه گذشت گفته که: «أوليس قد تقدم اللوث بر جز الشيطان ثم أذهب الله بالماء المنزل من السماء».

آیا و نیست که به تحقیق که در این تطهیر، تقدم گرفته لوث و آلودگی به اعتبار جنابتی که شیطان سبب حدوث او شده یا به اعتبار فرمان برداری شیطان، پس برطرف کرده آن آلودگی را الله تعالی به آبی که نازل شده از آسمان.

باحث حفظه الله تعالی گفته اند: و منها قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ (مرد: (۱۱): (۱۱۴)) و هذا واضح لاخفاء فيه ان شاء الله.

یعنی از جمله جاهائی که در قرآن مجید «إذهاب» به معنای «إزالة» است این قول الله تعالی است که فرموده اند که نیکوئیها بر طرف می کنند بدی ها را. و این مطلب که «إذهاب» در آیه شریفه به معنای «إزالة» است، ظاهر است و پنهانی در آن نیست.

و فاضل بَدَلِ لازال بهاؤه في الأمثال، چون که فرمودند که سر این که جناب مقدس الهی جل شأنه «يذهب» فرموده اند و «يزيل» فرموده اند این است که «إزالة» مستلزم تقدم لوث است، و این مفهوم مستلزم این است که «إذهاب» مستلزم تقدم لوث نیست نه این که در إذهاب تقدم لوث نمی باشد و چون که مذکور فرموده بودند که سیئه، از فاعل سیئه زایل نمی شود و آیه مبارکه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ بحسب ظاهر دلالت دارد که حسنات منشأ إذهاب سیئات می شود و گمان می رود که إذهاب از شخص فاعل سیئه باشد، از برای ایضاح اینکه إذهاب درجائی که لوث متقدم باشد استعمال می شود و إذهاب سیئه در اینجا از فاعل سیئه نیست، فرموده اند که: و قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ بمعنی إذهابها عن العقول و عن كتب الكرام الكاتبين كما نصت عليه الأخبار لا أنها تذهب عن المسيئ.



یعنی که: و قول الله تعالی که فرموده که به درستی که نیکی ها می برد بدیها را، به معنای اِذْهَاب و بردن سیئات و بدیها از عقول مطلقین بر سیئات است و از کتاب های کرام الکاتبین که نویسندگان اعمال بندگانند. همچنین که صریح است بر این معنا اخبار وارده از اختیار علیه السلام، نه این که به درستی سیئات برده شوند از شخص فاعل سیئه.

و باحث آئیده الله تعالی گفته که: و ایراده سلمه الله تعالی هذه الکریمه موقع دفع الدخل فیما ادعیته من عدم تطهیر المسیئ غیر ملایم لما سبق ثم غیر مفید للمدعی ثم یرد علیه ان الدخل مدخول بتغایر التطهیر و الإذْهَاب.

یعنی و ایراد فاضل بدل سلمه الله تعالی این آیه کریمه را در محل وقوع دفع بحثی که در آن چه ایشان ادعا کرده اند او را، (و آنچه ایشان ادعا فرموده اند عبارت است از عدم تطهیر گناه کار از گناه)، مناسب نیست مگر چیزی را که پیش گذشت، پس این ایراد کردن آیه شریفه فایده نمی کند مگر مدعا را، پس وارد است بر ایشان این که به درستی که آن بحثی که ایشان اراده کرده اند که او را دفع کنند، دخل در آن بحث بر آن می توان کرد که شما می فرمودید که تطهیر مسیئ ممکن نیست و فرموده بودید که اِذْهَاب سیئه از مسیئ ممکن نیست و تطهیر و اِذْهَاب متغایرانند چه، می شود که حکم تطهیر غیر حکم اِذْهَاب باشد. و عدم ملایمتی که باحث حفظه الله تعالی فرموده اند ظاهراً عبارت است از اینکه شما فرمودید که در تطهیر سبق لوث معتبر نیست و در آیه مبارکه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ﴾ بر تقدیری که چنان تفسیر کرده شود که شما تفسیر کردید، لوث متقدم است هر چند در عقول و کتب کرام الکاتبین باشد.

جوابش آن است که ایشان فرمودند که تقدم لوث در تطهیر معتبر نیست نه اینکه لوث نمی باشد.

و اگر قصد باحث سلمه الله تعالی این باشد که ایشان فرموده اند که تطهیر از ذنب ممکن نیست و این جا ذنب و سیئه بر طرف شده هر چند از کتب کرام الکاتبین و عقول باشد. جوابش آن است که ایشان می فرمودند که تطهیر نفس مسیئ از سیئه ممکن نیست، نه این که سیئه در هر جا ضبط و ثبت شود از آنجا اِذْهَاب و تطهیر آن ممکن نیست.

اگر کسی گوید که هر گاه شما تجویز اِذْهَاب رجس و سیئه از عقول نمودید چه احتیاج دارید در ما نحن فیه به اثبات تعمیم مفهوم تطهیر و اِذْهَاب؟ زیرا که در اینجا نیز اِذْهَاب و



تطهیر در عقول و اوهام است .

جوابش این است که آیه مبارکه : ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ﴾ اِذْهَابِ از عقول است و در ما نحن فیه ، اِذْهَابِ و تطهیر از نفوس مقدّسه ایشان است در عقول و اوهام ، و فرق ظاهر است . هر چند دور نیست که گفته شود که در ما نحن فیه اِذْهَابِ و تطهیر رجس از عقول و اوهام مردم را الله تعالی اراده فرموده اند ، و این مستلزم اِذْهَابِ رجس از ایشان در نفوس ایشان هست چنانکه این معنا واضح می تواند شد بر کسی که تأمل کند در وجوهی که ما از برای اختیار اِذْهَابِ و تطهیر از ایشان ﴿﴾ در عقول و اوهام گفتیم . و بنای این وجه این است که : «فی العقول و الاوهام» با متعلقش ، وصف رجس باشد نه اینکه متعلق باشد این ظرف به «یذهب» و «یطهر» .

و جواب از این که ذکر این آیه شریفه فایده به مدعا ندارد ، این است که در ذکر آیه کامل الهدایه ، آن طوری که ایشان تفسیر فرموده اند دو فایده است :

اول این که : ظاهر آیه مطهره ، ابا ندارد از این که کسی گوید که اِذْهَابِ گناهان از نفوس گناه کاران شده و این منافی آن است که شما فرمودید که اِذْهَابِ گناه از نفس گناه کار ممتنع است ، ایشان در جواب ایراد فرموده اند که مراد این است که اِذْهَابِ کتابت گناهان از کتب کرام الکاتبین (که نامهای اعمال عباد ، عبارت از آنها است) یا از عقول ، شده نه از نفوس گناه کاران .

فایده دوم : اشاره فرموده اند به ذکر آیه شریفه به این تفسیر به عموم معنای اِذْهَابِ در چیزی که مسبوق به لوث نباشد و مسبوق به لوث باشد .

و جواب از این که باحث سلمه الله تعالی گفته اند که این بحثی که شما می خواهید او را دفع کنید ، این است که مبدا کسی گوید که آیه مبارکه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ﴾ اِیَا نِدَارِدُ از این که حمل شود بر این که اِذْهَابِ گناهان از نفوس گناه کاران ، بشود و شما فرموده بودید که تطهیر گناه کاران از گناه ممتنع است ، نه این که اِذْهَابِ گناه از گناه کاران ممکن نیست تا این که احتیاج داشته باشید به این که بگویند که اِذْهَابِ گناه از گناه کاران نشده بلکه از کتب و عقول شده ، این است که ما مسلم داریم که اِذْهَابِ و تطهیر متغایراند بحسب لفظ نه بحسب معنی و هر دو لفظ یعنی تطهیر و اِذْهَابِ در آیه وافی هدایه تطهیر واقع ، و تحقیق مفهوم آیه مبارکه موقوف است به تحقیق مفهوم هر دو لفظ .



و غرض از تطویل کلام در این مقام تنقیح مرام بود و إلا آنچه ما به عنوان تمهید پیش از ذکر قول باحث و فقه الله تعالی که گفته «وایراده سلمه الله تعالی» ذکر کردیم کافی بود از برای جواب بحثهای ایشان که در طی عنوان «ایراده» ذکر کرده اند.

فاضل بدل کامل سلمه الله تعالی فرموده اند که: «ولم أر أحداً تفتن لما ذكرت مع إجماع الإمامية على عصمة فاطمة ؑ كالائمة ؑ حتى اضطروا في الاستدلال على عصمتها بقوله ؑ: «فاطمة بضعة مني».

یعنی وندیده ام احدی را که متفتن شده باشد مر آن چیز را که یاد کرده ام در این رساله در تفسیر آیه کامل الهدایه تطهیر، با این که اجماع کرده اند امامیه یعنی اثنی عشریه رضوان الله علیهم بر عصمت فاطمه ؑ مانند ائمه اثنا عشر ؑ تا این که مضطر شده اند در استدلال بر عصمت فاطمه ؑ، به قول حضرت رسول الله ﷺ که فرموده که فاطمه ؑ پاره تن من است.

باید دانست که اجماع در لغت به معنای جمع گردانیدن است. و در اصطلاح علمای اصول عبارت است از اتفاق جمعی یا فرقه یا اهل ملتی بر امری از امور دینی یا مذهبی به حیثیتی که احدی مخالفت از آن ننماید. و در نزد امامیه علیهم الرحمة شرط است در حجیت اجماع دخول قول معصوم، و غیر ایشان شرط نمی داند. و در تفسیر عصمت نیز خلافتی هست، و آنچه بر آن همگی اتفاق دارند این است که معصیت از متصف به آن، عملاً و خطأ و سهواً صغیراً كان المتصف بها او کبیراً، صادر نشود، و مراد به معصیت امری است که شارع از آن نهی کرده باشد، نه آنچه شرعاً عقاب بر آن مترتب شود. و آنچه حق است این است که معصوم آن است که قبیح شرعی و عقلی را مرتکب نشود زیرا که عصمت عبارت است از: غریزه ای که با وجود آن قبیح صادر نتواند شد هر چند قدرت بر آن باشد.

باحث سلمه الله تعالی ایراد کرده بر قول فاضل بدل ادام الله بهائیه که گفته «ولم أر أحداً» الی آخر که: مع ذکره سلمه الله تعالی فینیل هذا رواية الشيخ أبي طالب الطبرسي رحمه الله في احتجاج امير المؤمنين ؑ على أبي بكر في أمر فدك ونقل الرواية ثم قال دام فضله: دعوى التفرد في الاستدلال بهذه الآية على أن الطهارة بمعنى العصمة و نسبة الآخرين بالغفلة والاضطرار عجيب.

یعنی که با این که ذکر کرده فاضل بدل سلمه الله تعالی اندکی پیش از این، روایت





شیخ ابی طالب طبرسی رحمه الله در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابی بکر در امر فدک را، (پس نقل کرده روایت مذکوره در مقدمه را و گفته که): دعوی فاضل سلمه الله تعالی تفرّد در استدلال را به این آیه شریفه بر این که طهارت به معنای عصمت و منسوب ساختن دیگران به غفلت و اضطراب عجیب است.

و نیز باحث ابقاه الله تعالی فرموده اند که: **أَوْلَمْ يَتَفَتَّنْ** لذلك الشيخ ابوطالب الراوي للرواية ولم يستدل بهذه الرواية في كتابه بل أوليس ذكره إياها تلوما ادعيه في الكتاب تفتناً واستدلالاً تلويحاً وتصريحاً ثم أولم يستدل بها وبالآية على العصمة في تفسيره حق الاستدلال.

یعنی آیا متفطن نشده از برای فهم آیه شریفه به روشی که دال بر عصمت باشد، شیخ ابوطالب رحمه الله روایت کننده مر این روایت را؟ و استدلال نکرده به این روایت در کتابش؟ بلکه آیا و نیست ذکر کرده شیخ رحمه الله مر این روایت را در پهلوی آنچه ادعا کرده او را در کتاب خود، تفتن و باز یافتگی این روایت را در معرض دلیل آوردن از روی تعریض و تصریح؟ و آنچه آیه شریفه را در تلو آن ذکر کرده این است که بایی عقد کرده از برای اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام و در عنوان آن باب دعوی عصمت ایشان نموده و به این روایت استدلال بر آن مدعا نموده اند و بعد از آن گفته: آیا استدلال نکرده به این روایت و به آیه مبارکه تطهیر بر عصمت اهل بیت علیهم السلام و در تفسیر خودش استدلال سزاوار؟

ثم أولم يستقص القول في ذلك مستدلاً هذه الآية الفاضل المجلسي رحمه الله في كتابه المسمى بحق اليقين وغيره.

یعنی و آیا به نهایت نرسانیده است سخن را در اثبات عصمت اهل بیت در حالتی که استدلال کننده است به آیه شریفه، فاضل مجلسی رحمه الله در کتابش که مسما است بحق اليقين و در غیر حق اليقين؟ (اگر «غیره» به جرّ معطوف بر حق اليقين بگیریم، و اگر «غیره» را مرفوع معطوف بر فاضل بگیریم، معنای عبارت چنین می شود که: و آیا به نهایت نرسانیده سخن را در این باب در حالتی که استدلال کننده است به این آیه شریفه غیر فاضل مجلسی؟).

باحث سلمه الله تعالی گفته که: بلی ما ادعيه سلمه الله تعالی في التفرّد موقوف على إثبات اتيان التطهير بمعنى عدم ما يوجب التطهير و دونه خرط القتاد كما عرفت غير مرة والآخرون

أثبتوا العصمة بهذه الآية بطرق اخرو الحمد لله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين .
 یعنی بلی آنچه را که ادعا کرده او را فاضل بدل سلمه الله تعالی در تفرّد، موقوف است
 به این که ثابت شود آمدن تطهیر به معنای نبودن آن چیز که موجب تطهیر است و به غیر از
 این که مدعا ثابت شود و غیر این، در توی مُشت کشیدن شاخ درختی است که خار آن مثل
 سوزن است از برای این که آن خارها از آن شاخ بر طرف کنند. و خرط قتاد که مفهوم لغوی
 آن مذکور شد کنایه است از امر ممتنع یا صعب همچنین که شناختی چند مرتبه. و دیگران
 اثبات کرده اند عصمت اهل بیت (علیهم السلام) را به طریقهای دیگر .

باید دانست که روایت احتجاج دلالت بر مقصود دارد لکن علی سبیل الإجمال، و
 مفسر سلمه الله آیه شریفه را به انضمام روایت مذکوره به تفصیلی که مذکور شد دلیل این
 مدعا گرفته، پس راوی این روایت در این تفصیل، مشارک ایشان نخواهد بود و دعوی تفرّد
 به این تفصیل صحیح است. و این که گفته که شیخ طبرسی علیه الرحمة به آیه شریفه و
 روایت کامله الهدایة استدلال بر عصمت فرموده اند و مدعا را تمام کرده اند، حق است، اما
 نه به نحوی که ایشان کرده اند و ایشان متفرّد به این نحو استدلال هستند. و همچنین فاضل
 کامل ماهر در جمیع فنون کسبی و حدسی، مولانا محمد باقر مجلسی (طیب الله ثراه
 القدسی) در حق الیقین، به طرق متعدده در تبیین به غیر این طریق اُنیق مفید یقین، این مرام
 را به انجام رسانیده اند و در این طور مشارک ایشان نیستند. و تطهیر به معنای احداث مطلق
 طهارت، نیز موافق اطلاقات الهیه و استعمالات علما علوم ادبیه به ثبوت (چنان که گذشت)
 رسیده و بر تقدیر تفضّل سالفه به اجزای سخن ایشان متفرّقه، اسناد تفرّد به ایشان
 مجتمه، حق است زیرا که هیئت ترکیبیه چنان که در موضعش بیان شد و رای اجزای مرکّب
 است، پس سخنان باحث سلمه الله با تفرّد مذکور منافات ندارد.

پس باید دانست که چون فاضل محقق نورانی (بلغه الله فی الدارين غاية الامانی) ذکر
 فرموده اضطرار قوم را در استدلال بر عصمت فاطمه (علیها السلام) به حدیث ارشاد توریث «فاطمة بضعة
 منی» و اشاره فرموده به مرجوحیت آن استدلال بر این مدعا، به وهم در می آید که استدلال به
 خبر خیر اثر مذکور آفید از استدلال به حدیث هدایت توریث احتجاج است؛ زیرا که اهل
 سنت که منکر عصمت این معصومه اند، خود روایت «فاطمة بضعة منی» را به طرق متعدده
 نقل نموده اند. پس در مقام استدلال بر ایشان، استدلال به آن، اتم بلکه تمام است، و استدلال





به روایت تامّ الهدایة احتجاج، در محل نزاع، کم فایده بلکه بی فایده است. لیکن این توهّم مربوط است به عدم ربط متوهم به احادیث حکمت موارث، چه با قطع نظر از آنچه اهل تشیع خود در کتب معتبر از احادیث متکثرة متواتره نقل کرده اند، اهل تسنّن نیز غفلة از برای آن که إطفای نور الهی مقدور هر جاهل دنی نیست، بسیاری از آنها را در صحاح خود ذکر کرده اند.

[اهل البيت ﷺ در روایات]

از آن جمله آن حدیثی است که روایت کرده او را ابن اثیر در کتاب جامع الاصول^۱ در فصل سوم از باب چهارم که در فضایل اهل بیت ﷺ است از صحیح ترمذی به این عبارت که: عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآية: ﴿ندع ابناءنا وابناءکم و نساءنا ونساءکم﴾ الآية دعی رسول الله ﷺ علیاً وفاطمة و حسناً و حسیناً فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي.

معنای حدیث ارشاد توریث، این است که صاحب کتاب مذکور به سند خود روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که او گفته که در وقتی که نازل شد این آیه مبارکه که مسماً است به آیه مباهله (وقصة مباهله کمال شهرت دارد) و آن آیه این است که ﴿قل تعالوا﴾ بگو ای محمد ﷺ بیائید ای قوم یهود ﴿ندع ابناءنا وابناءکم﴾ بطلبیم پسران خود را و پسران شما را ﴿و نساءنا ونساءکم﴾ و زنان ما و زنان شما را ﴿ثم نبتهل لعنة الله على الكافرين﴾ پس نفرین کنیم بر همدیگر پس بگردانیم لعنت خدای را بر کافرین. در آن وقت پیغمبر خدا ﷺ خواند علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را از برای نفرین بر یهودان، پس حضرت پیغمبر ﷺ گفت بارخدا یا ایشانند اهل بیت من. و نیز در آن کتاب مذکور است^۱ که حدیث دیگر در صحیح ترمذی مذکور شده به این

عبارت که:

عن ام سلمة قالت إن هذه الآية نزلت في بيتها ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً﴾ (احزاب: ۳۳: ۳۳) قالت و انا جالسة عند الباب فقلت يا رسول الله ﷺ ألسنت من اهل البيت؟ فقال إنك على خير انك من ازواج رسول الله ﷺ قالت و في البيت رسول الله ﷺ و علی و فاطمة و حسن و حسین فجلّهم بكساء فقال هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً.

و ظاهر معنای این روایت سراپا هدایت، این است که صاحب کتاب مذکور به سند خود روایت کرده از ام سلمه که یکی از ازواج رسول خدا ﷺ است که او گفته که: به درستی که این آیه نازل شده در خانه ام سلمه که انما یرید الله الی آخر و ترجمه و تفسیرش مذکور شد گفته ام سلمه که: در حال نزول آیه شریفه من نشسته بودم در پیش در، پس از نزول گفتم که ای پیغمبر خدا ﷺ آیا نیستم من از اهل بیتی که الله اذهاب رجس از ایشان نموده و ایشان را تطهیر فرموده؟ پس از این سؤال حضرت رسول ﷺ فرمودند که: به درستی که تو بر خیری به درستی که تو از جمله ازواج رسول خدائی . گفته ام سلمه: و حال آن که در حال نزول آیه در آن خانه بود رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین . پس از نزول آیه مبارکه، پوشانید حضرت پیغمبر ﷺ ایشان را به عبائی پس از پوشانیدن گفت که: ایشانند اهل بیت من پس برده از ایشان الله تعالی هر آلودگی را و پاکیزه گردانیده ایشان را پاکیزه گردانیدنی .

و در حدیث طهارت توریث، تلویح و تصریح به این شده که ام سلمه رضی الله عنها از خوبان است و در اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله طهارت و مزیتی زاید بر خوبی موجود است که تعبیر از آن به عصمت می شود . و نیز معلوم می شود که آیه شریفه در شأن زوجات نازل نشده و نیز خطاب شامل ایشان نیست .

و نیز از آن جمله این روایت است که از صحیح مسلم^{۱۱} نقل شده به این عبارت که: عن عائشة قالت خرج رسول الله ﷺ و علیه مرط مرجل أسود فجاء الحسن فأدخله ثم جاء الحسين فأدخله ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال: ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾ .

صاحب کتاب مذکور به سند خود از عایشه روایت کرده که گفته که: بیرون آمد رسول خدا ﷺ و حال آنکه بر دوش مبارک ایشان بود عبای پشمی سیاه، پس از بیرون آمدن آن جناب، آمد حضرت امام حسن پس داخل کرد پیغمبر ﷺ حضرت امام حسن را در عبا، پس آمد حضرت امام حسین، پس داخل گردانید حضرت، آن حضرت را در عبا پس آمد فاطمه پس داخل گردانید او را در عبا پس حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آمد پس حضرت او را داخل گردانید در عبا پس خطاب به ایشان فرموده گفت که: اراده نکرده الله تعالی هیچ چیزی را مگر که اراده کرده اذهاب و تطهیر هر فردی از افراد رجس را از شما ای اهل بیت .





و نیز در صحیح ترمذی به سند او مذکور است به این عبارت که :
عن انس أن رسول الله ﷺ كان يمرّ بباب فاطمه إذا خرج إلى الصلوة حين نزلت هذه
الآية قريبا من ستة أشهر يقول الصلاة أهل البيت أنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
أهل البيت و يطهركم تطهيرا .

از انس روایت است که به درستی که رسول خدا ﷺ بود که می گذشت به در خانه
فاطمه ﷺ در وقتی که بیرون آمده به نماز در وقتی که نازل شده بود این آیه مبارکه
نزدیک از شش ماه، در حالی که ایشان می گفتند که : حاضر شوید به نماز ای اهل
بیت ﴿انما يريد الله﴾ الی آخر .

بنابر آنچه ذکر شد از اخبار، مشخص می شود که باید آیه کریمه را به نحوی که ایشان
تفسیر فرموده اند فهمید یا به نحوی دیگر که مودّی این معنا باشد. و چون حدیث
احتجاج مفصل است نسبت به اخبار دیگر، در مقام احتجاج بر مقصود ایراد
فرموده اند .

و نیز معلوم شد که روایت مذکوره، از مقوله متواتر بین الخاصّه و العامّه است و احتجاج
به آن از باب احتجاج به خبر واحد نیست، و احتجاج به آن بر عصمت فاطمه و سایر اهل
بیت ﷺ بلکه اتمّ و افید است .

[روشی دیگر در اثبات عصمت به آیه تطهیر]

و از جمله طرقی که فهم آیه مبارکه به آن طرق مفید ثبوت عصمت هست، این است که
گوییم که : پیش از این به دلیل ثابت شد که اراده عزم به اذهاب رجس و عصمت جمیع
ناس بر الله تعالی واجب است، زیرا که اراده چنانی، لطف است. و کلمه ﴿انما﴾ واقعه
در آیه تامّة الهدایه، مفید قصر و ناچار است که قصر مستفاد از کلمه مذکوره را در این جا،
مقصود بر قصر اضافی نماییم به اینکه چنین گوییم که اراده الله تعالی مقصود است بر
اراده اذهاب رجس از ایشان نسبت به سایر افراد انسان غیر انبیای سابقین و اوصیای ایشان
و ائمه تسعه از اولاد حسین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین . چه، حق در نزد
امامیه علیهم الرحمة آن است که ایشان نیز مانند اهل بیت ﷺ معصومند. و حمل اراده
مذکوره در آیه متبرکه بر این تقدیر، بر اراده حتم، متحتم است چنان که کلمه «لام» داخله
بر «یذهب» مرجح آن است چنان که در مقدمه بیان آن نیز به وضوح پیوست .

پس بنا بر آن چه ممهّد شد، مفهوم آیه کامل الهدایه چنان می شود که اراده حتمیه نکرده است
 الله تعالی نسبت به هیچ چیز مگر این که اراده کرده است اِذْهَابِ رَجَسٍ وَ تَطْهِيرِ اَنْ رَّا مِنْ اِيشَانِ ﴿۱۰﴾ .
 پس اراده مذکوره به اِذْهَابِ وَ تَطْهِيرِ رَجَسٍ از مہیات مقدّسات اِيشَانِ ﴿۱۰﴾ خواهد بود.

و شک نیست که در این مرتبه اِيشَانِ مجردند به هر مذهب اعمّ از اینکه نفوس ناطقه را
 مجرد دانیم یا نه . و نیز شک نیست که اوصاف مجرد در این مرتبه عین ذات اوست . و چه
 مناسب است این معنا با آنچه در اخبار منقوله در طریق خاصّه و عامّه وارد است که الله
 تعالی همه موجودات را طفیل ذوات مقدّسات اِيشَانِ ﴿۱۰﴾ ایجاد فرمود هم چنان که بر متّبع
 بصیر واضح است .

پس فاضل بدل دام فیضه فرموده که : «ولما اکتھت الطھارة و التّطھیر و الإذھاب عرفت
 اَنْ الآیة نصّ علی عصمتهم ﴿۱۰﴾ عن المعاصی خطأ و سهواً کالعمه فانّھا رجس و العاصی
 خطأ و سهواً غیر طاهرة عنها لکنھا معقوة عنه و نصّ علی عصمتهم عنها و هم اطفال ایضاً
 لِاِنَّ الطّفل العاصی غیر طاهر» .

یعنی : چون که به کنه رسانیدی تو طهارت و تطهیر و اِذْهَابِ را، دانستی و شناختی این
 را که به درستی که آیه شریفه نصّ است بر عصمت اِيشَانِ ﴿۱۰﴾ از معاصی از روی ندانستگی
 و فراموشی، مثل این که آیه شریفه نصّ است بر عصمت اِيشَانِ ﴿۱۰﴾ از روی ندانستگی،
 زیرا که به درستی که آن گناهان از روی فراموشی و ندانستگی و دانستگی پلیدی است، و
 عاصی که از روی سهو و خطا عصیان کند پاک نیست از گناهان لیکن گناه از روی سهو
 و خطا معفو است از گناه کار . و آیه شریفه نصّ است بر عصمت اِيشَانِ از گناهان و حال
 آن که اِيشَانِ اطفال بوده اند نیز زیرا که طفل عاصی پاک نیست .

و فاضل بدل دام مجده فرموده اند که : «واعلم اِنّی لَمَّا اَهِمْتُ لِمَا حَرَرْتُ اِخْتِلَسَنِ
 النّوم فرأیت جیبی مملواً من الورد الأحمر فمررت بقوم فی المنام فشرّرت لهم الورد» .

یعنی بدان که به درستی که من چون که ملهم شدم مرچیزی را که تحریر نمودم، ربود مرا
 خواب، پس دیدم که جیب من پر بود از گل سرخ، پس مرور کردم به گروهی در حال
 خواب پس نثار کردم از برای اِيشَانِ گل را .

و نیز فرموده که : «والحمد لله الذی جعلهم ائمتنا یوم یدعی کل اناس یا ما هم یوردوننا
 الجنّة فنعم الورد المورود و جعل من عدانا یوردهم ائمتهم النار فبئس الورد المورود و





کتب بخطه البهاء الإصبهانی حقق الله له ما أمّله من الأماني». و ستایش مختصّ است مر خدای را آن چنان خدای را که گردانیده است اهل بیت عصمت علیهم السلام را پیشوایان ما در روزی که خوانده می شوند هر گروه از مردم منسوب به پیشوای خودشان در حالتی که وارد می سازند اهل بیت علیهم السلام ما را در بهشت، پس خوب وارد شدن وارد کرده شده است در بهشت. و ستایش مر خدای را که گردانیده کسانی را که غیر ما هستند که ایشان این صفت دارند که وارد می آورد ایشان را پیشوایان ایشان، ایشان را در آتش پس بد وارد شدن وارد کرده شده است در آتش. و نوشته این رساله را به خط خودش بهاء اصبهانی، محقق سازد الله تعالی از برای او آنچه را که می خواهد از آروزها. تمّ و کمل و الحمد لله رب العالمین.



۱. «الصابی فی تفسیر القرآن» ج ۱، انتشارات المكتبة الإسلامية صفحہ ۱۴، مقدمه سوم.
۲. متن روایت ام سلمه در صحیح ترمذی نیامده است. آنچه در این کتاب نقل شده است روایت عمر بن ابی سلمه است (ج ۵، ص ۶۶۳ حدیث ۳۷۸۷) اما ترمذی می گوید که در باب مناقب اهل بیت روایتی از ام سلمه نیز وجود دارد. آنچه در متن بدان تمسک شده است در روایت عمر بن ابی سلمه موجود است.
۳. «الکشاف» ج ۳، ص ۵۳۸.
۴. «تفسیر البیضاوی» مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت-لبنان، ج ۱، ص ۶۹.
۵. «مجمع البیان» ج ۶-۵، ص ۶۸ ذیل آیه ۱۰۳ سوره توبه.
۶. همان.
۷. «مجمع البیان» ج ۲-۱، ص ۱۶۳.
۸. «مجمع البیان» ج ۴-۳، ص ۸۰۸.
۹. «جامع الاصول» ج ۱۰ ص ۱۰۰ حدیث ۶۶۸۸.
۱۰. همان، حدیث ۶۶۸۹.
۱۱. «صحیح مسلم» ج ۴ باب ۹ (باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله)، ص ۱۸۸۳ حدیث ۲۴۲۴.